

بنیادگرایان چگونه مسلح شدند؟

آیا اسد عامدانه زندانیان اسلام‌گرا را برای تسلیح قیام از زندان آزاد کرد؟

نویسنده: ویلیام ون وگنن

ترجمه: ندا رضائی



دولت سوریه را شریک خود در جنگ با تروریسم داعش و دیگر گروه‌های افراطی بداند و اسد را از آن پس شیطان (شر) کوچک‌تری ببیند. مقالاتی در این زمینه در [نیوزویک](#)، [دیلی بیست](#)، [ایندیپندنت](#)، [وال استریت ژورنال](#) و [اشپیکل](#) منتشر شدند.

در واقع، همانطور که [ایمن التیمی](#) تحلیلگر مسائل سوریه توضیح می‌دهد، ارتش سوریه در طول جنگ، با داعش در نبرد بود. دولت سوریه از داعش نفت می‌خرد، اما از روی ضرورت؛ همان‌طور که گروه‌های شورشی مورد حمایت امریکا و حتی سازمان‌های غیردولتی تحت حمایت مالی غرب این کار را کردند؛ به جزئیات این مسئله در این [مقاله](#) پرداخته‌ام.

این ادعا که بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه، عمداً قیام سوریه را به سمت مسلحانه‌شدن سوق داد و به‌دنبال حمایت از گروه‌های جهادی افراطی، از جمله داعش بود، در رسانه‌های غرب، بارها تکرار شده است. از نگاه منتقدان دولت سوریه، آزادی اسلامگرایان از زندان‌های سوریه و این نکته که ارتش سوریه با داعش نجنجید و اسد با خرید نفت از داعش، از آن‌ها حمایت کرد، شاهدی بر این ادعاست. استدلال این گروه این است که اسد، این اقدامات را برای خرابکاری در خیزش آرام و دموکراتیکی که با آن روبرو بود انجام داد تا غرب را متقاعد سازد که در حال سرکوب تروریست‌هاست و نه معترضین صلح‌طلب طرفدار دموکراسی. فرض بر این است که اگر اسد موفق می‌شد، ایالات متحده گزینه‌ای نداشت جز اینکه

در این مقاله، من در مورد این ادعا که اسد عمداً زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کرد تا قیام، مسلحانه و افراط‌گرایانه شود بحث خواهم کرد. این ادعا نخستین‌بار در مقاله‌ی روزنامه‌ی اماراتی **نشنال** در ژانویه ۲۰۱۴ منتشر شد که از قول یک مقام ناشناس سابق اطلاعاتی سوریه مطرح می‌کند که «سازمان‌های اطلاعاتی سوریه، ستیزه‌جویان اسلام‌گرا را عمداً از زندان آزاد کردند تا قیام صلح‌آمیز از هم بپاشد و شورش‌های خشونت‌آمیز شعله‌ور شود.» مقاله نشنال به رویدادهای ماه آوریل، می و ژوئن سال ۲۰۱۱ اشاره می‌کند، زمانی که دولت سوریه اعلام کرد که قصد دارد هزاران زندانی را به عنوان بخشی از برنامه عفو عمومی آزاد کند.

من ابتدا دلایلی مبنی بر بی‌اعتباری این ادعا را که اسد عامدانه زندانیان اسلام‌گرا را به منظور تسلیح جنبش اعتراضی سوریه آزاد کرد، مرور می‌کنم، سپس هر یک از این دلایل را به تفصیل بحث خواهم کرد.

نخست اینکه، اسد در هفته‌ها و ماه‌های نخست قیام، به‌عنوان بخشی از عفو عمومی، زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کرد. دولت سوریه این اقدام را به درخواست اپوزیسیون سوریه عملی نمود. **واشنگتن پست** در ماه می ۲۰۱۱ گزارش داد که «عفو، حدود ۱۰ هزار تن فعال سوری را از زمان آغاز تظاهرات ضددولتی در اواسط ماه مارس در بر می‌گیرد. آزادی زندانیان سیاسی، خواسته‌ی کلیدی مخالفان است.»

اما چرا اسد بسیاری از زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کرد و نه فعالان سکولار طرفدار دموکراسی را؟ زیرا برخلاف دیدگاه رسانه‌های جریان اصلی، اپوزیسیون سوریه عمدتاً سکولار نبود، بلکه بسیاری از مخالفان سوریه تحت نفوذ اسلام‌گرایان اخوان المسلمین، دشمن سال‌های دور دولت سوریه بودند.

اخوان المسلمین، بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲ قیام و ترور خشونت‌آمیزی علیه دولت سوریه به راه انداخت که حافظ اسد، رئیس‌جمهور سابق سوریه و پدر بشار اسد، در حوادث معروف به حما، به شدت آن را سرکوب کرد. اخوان اگرچه در سوریه شکست خورد، رهبری در تبعید اخوان المسلمین همچنان متعهد به تغییر رژیم سوریه از طریق **مبارزه مسلحانه** باقی ماند. در نتیجه، دولت

سوریه عضویت در اخوان المسلمین را ممنوع اعلام کرد و بسیاری از مردم سوریه را به خاطر ارتباط با اخوان المسلمین دستگیر و برخی را اعدام کرد. در نتیجه، هنگامی که ناآرامی‌ها در سراسر خاورمیانه به نام بهار عربی در سال ۲۰۱۱ فراگیر شد، **زندانیان سیاسی** که در زندان‌های سوریه می‌پژمردند، اسلام‌گرایان متحد با اخوان بودند.

اخوان المسلمین، پس از سال‌ها مخالفت سازمان‌یافته با دولت سوریه، از نارضایتی عمومی نشئت گرفته از اقتدارگرایی و فساد دولت و وضعیت بد اقتصادی بسیاری از مردم سوریه، به‌ویژه در مناطق روستایی، پس از سال‌های خشکسالی به خوبی بهره‌برداری کرد. اعضای اخوان المسلمین صفحه فیس‌بوک انقلاب ۲۰۱۱ سوریه را **راه‌اندازی کردند**، سازوکاری که از طریق آن هماهنگی تظاهرات ضددولتی در سوریه صورت می‌گرفت و اصلی‌ترین کانال در انتشار اخبار قیام به رسانه‌های غرب و خلیج‌فارس بود. اخوان-المسلمین همچنین بر گروه اصلی اپوزیسیون در خارج از کشور یعنی شورای ملی سوریه (SNC) که بیشترین منابع مالی خود را از دولت‌های بنیادگرایی مذهبی عربستان سعودی و قطر دریافت می‌کرد کنترل همه‌جانبه‌ای داشت. در نتیجه، بسیاری (و مطمئناً نه همه) از مردم سوریه که به خاطر شرکت در تظاهرات‌های روزهای نخست قیام دستگیر شدند، اسلام‌گرا بودند.

اپوزیسیون سوریه، به طور عمده همچون گذشته اسلام‌گرا بود، از این رو آن‌ها خواستار آزادی نه فقط زندانیان سکولار بلکه اسلام‌گرایان نیز شدند. بنابراین آشکار است که اسد اسلام‌گرایان را نیز در کنار نیروهای سکولار آزاد کرد. او امیدوار بود جلوی گسترش بحران را بگیرد و به سرنوشت دیگر رهبران اخیراً سرنگون‌شده‌ی عرب، یعنی مبارک در مصر و بن علی در تونس، دچار نشود.

مقامات سوری به دنبال این نبودند تا آزادسازی زندانیان اسلام‌گرا را پنهان کنند. در آن زمان علناً اعلام شد که اعضای اخوان-المسلمین هم در میان کسانی هستند که در ماه‌های **مارس، می، و ژوئن** سال ۲۰۱۱ آزاد شدند. آزادی زندانیان اسلام‌گرا با **اعطای امتیازات** دیگری به بخش‌های محافظه‌کار مذهبی جامعه سوریه همراه بود، از جمله تعطیل کردن کارپنوها و لغو ممنوعیت نقاب

برای معلمان سوریه که بیشتر، حکایت ازین داشت که اسد می‌کوشد مصمم‌ترین بخش سرنگونی طلب اپوزیسیون را آرام کند.

در مقابل، مخالفان دولت سوریه مخالف آزادی زندانیان اسلام‌گرا نبودند. بلکه، این اقدامات و سایر اصلاحات اعلام شده را هم مخالفان و هم رهبران غربی **ناکافی دانستند** و آن را **نپذیرفتند**؛ چرا که هر دو همچنان خواستار **برکناری** اسد از قدرت بودند.

این بدان معنا نیست که اسد این امتیازات را از روی انسان‌دوستی یا نگرانی‌های اخلاقی به اپوزیسیون بخشید. شاید، او صرفاً تصور می‌کرد اعطای امتیازات محدود به مخالفان، فشار وارد بر او را (از داخل و خارج از کشور) برای برکناری را کاهش می‌دهد و به این ترتیب قدرت خود را حفظ می‌کند و اجازه خواهد یافت به حکومت ادامه دهد. دولت سوریه، مستحق انتقادات شدیدی است، زیرا برای اجرای چنین اصلاحاتی و آزادی زندانیان سیاسی منتظر ماند تا زمانی تحت فشار زیادی قرار گرفت. با وجود این، اپوزیسیون با اصرار بر تغییر رژیم، فرصت به‌دست‌آوردن دستاوردهای واقعی دموکراتیک را از دست داد (اگر در واقع هدف آن‌ها این بود) و موجب شد که کشور به سوی جنگ داخلی کشیده شود؛ نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر این وقایع، آن بود که بسیاری از مردم سوریه واقعاً به حامیان اسد و دولت سوریه پیوستند.

دوم، ایالات متحده و متحدان عرب آن، به ویژه عربستان سعودی و قطر مسئول تامین سلاح و کمک به گروه‌های شورشی افراطی در سوریه هستند. زهران علوش و حسان عبود نمونه‌هایی از زندانیانی هستند که با عفو عمومی سال ۲۰۱۱ دولت سوریه آزاد شدند و به ترتیب رهبری گروه‌های شورشی جیش الاسلام و احرارالشام را به عهده گرفتند. هر دو گروه، حامی ایدئولوژی سلفی جهادی بودند و از عربستان سعودی و قطر حمایت مالی و نظامی قابل توجهی دریافت می‌کردند و در نتیجه کوشیدند تا مخالفان سوری را مسلح کنند. اگر هم علوش و عبود (و دیگران) بعدها بودجه و سلاح را از متحدان خلیجی دریافت نمی‌کردند، آزادی آن‌ها بدست مقامات سوریه چندان مهم نبود. از آنجایی که برنامه‌ریزان آمریکا آرزو داشتند که دولت سوریه را سرنگون کنند، به نفع آن‌ها بود که از گروه‌های شورشی سلفی جهادی برای انجام این کار استفاده کنند و همان استراتژی را که برنامه‌ریزان

آمریکایی در افغانستان در طول دهه ۱۹۸۰ و **لیبی** در سال ۲۰۱۱ اتخاذ کرده بودند، پیاده کردند.

این مسئله نیز حائز اهمیت است که مسلحانه شدن قیام سوریه پیش از آنکه دولت سوری اعلام عفو عمومی کرده و زندانیان را آزاد کند در جریان بود و نمی‌توانست بر ماهیت قیام تاثیر گذارد. یکی از پیکارجویان احرار الشام در **مصاحبه** با مجله تایم ادعا کرد که این گروه جهادی، حتی قبل از ماه مارس سال ۲۰۱۱ میلادی، تشکیل گردان‌های خود را آغاز کرده بود، یعنی زمانی که قیام سوریه تازه آغاز شده بود. دیگر پیکارجویان احرار الشام نیز ادعان داشتند که جنگجویانی از خارج از جمله عربستان سعودی در اوایل ماه مه سال ۲۰۱۱ به این گروه پیوستند. در اواسط ماه ژوئن ۲۰۱۱، حتی مقامات آمریکایی در نیویورک تایمز **ادعان کردند** که «قیام مسلحانه در حال شکلگیری است.» **آرن لاند**، تحلیل‌گر مسائل سوریه می‌نویسد: کمک‌های ترکیه و قطر (به مخالفان) به زودی از راه رسید و از طریق شبکه‌های اسلام‌گرا از جمله چهره‌های اخوان المسلمین که در جریان جنگ داخلی لیبی اسلحه جابجا می‌کردند، کانالیزه شد. حامدین جاسم‌بن جابر آل ثانی نخست وزیر سابق قطر که تا سال ۲۰۱۳ از طرف قطر بر عملیات سوریه نظارت می‌کرد، **می‌پذیرد** که از ابتدای قیام با حمایت از عربستان سعودی و به‌ویژه ایالات متحده از گروه‌های جهادی حمایت می‌کرده است. الثانی توضیح داد که «در آغاز قیام، من به عربستان سعودی رفتم و با ملک عبدالله ملاقات کردم» که از تلاش‌های الثانی برای ارسال سلاح به شورشیان در سوریه، با کمک ترکیه و «هماهنگی با نیروهای آمریکایی» حمایت می‌کرد. در نتیجه، اگر اسد قصد داشت تا قیام مسلحانه را ببیند، نیازی نبود کاری انجام دهد، چرا که متحدان منطقه‌ای آمریکا در حال پیشبرد اقدامات لازم برای اطمینان از این نتیجه بودند.

علاوه بر این، زمانی که ایالات متحده به دنبال **سرنگونی** اسد بود، درخواست کمک از آن برای کمک به مبارزه با تروریسم، بی‌معنی به نظر می‌رسد، چرا که ایالات متحده مشغول حمایت از گروه‌های متعدد شورشی بود. در عوض، اسد دست یاری به سوی متحدانش، یعنی روسیه و ایران دراز کرد و از هر دو طرف درخواست کمک کرد، زیرا هر دو منافع خود را در حفظ او در قدرت می‌دیدند. اسد

به‌رغم آنکه برخی ادعا می‌کنند، نه از ایالات متحده برای مبارزه با تروریست‌ها کمک خواست و نه حتی تلاش کرد رهبران غربی را راضی کند، بلکه او از ایالات متحده و متحدان غربی و خلیج خواست تا مانع تامین مالی تروریست‌ها شوند. هنگامی که گروه‌های سلفی جهادی، از جمله داعش، در سال ۲۰۱۵ نزدیک بود دمشق را تصرف کنند، روسیه برای نجات او مداخله کرد و مقامات آمریکایی به تلخی اعتراض کردند.

سوم، منطقی نیست که اسد عملاً شورشی مسلحانه علیه دولت خود را آغاز کند که این در مورد هر رهبر دیگر نیز صادق است. بسیاری از کسانی که اسد را به حمایت از افراط‌گرایان در سوریه در سال ۲۰۱۱ متهم می‌کنند، از همکاری اسد با افراط‌گرایان القاعده در جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ به عنوان شاهدی بر این ادعا یاد می‌کنند که به آن‌ها اجازه داد از خاک سوریه برای نبرد با نیروهای آمریکایی استفاده کنند. اگر اسد در آن زمان عمداً چنین استراتژی را اتخاذ کرده بود عجیب نبود این کار به نفع او بود، زیرا برنامه‌ریزان ایالات متحده پس از حمله به عراق تهدید کرده بودند به سوریه حمله خواهند کرد. با این حال، برای اسد بسیار تعجب‌آور خواهد بود که عملاً از همان استراتژی در برابر دولت و نیروهای امنیتی خود استفاده کند که گفته می‌شود در برابر دشمنان آمریکایی‌اش در عراق بسیار موفقیت‌آمیز بود.

رسانه‌های خاورمیانه و خلیج فارس ادعاهای عجیب و غریب دیگری را نیز تبلیغ می‌کردند. به‌عنوان مثال، این ادعا که اسد تعداد زیادی از مقامات ارشد امنیتی خود از جمله وزیر دفاع و برادرخوانده‌ی خود را در یک بمب‌گذاری ساختگی به دستور ایران کشت. با توجه به اینکه بمب‌گذاری در دل تهاجم گسترده‌ی شورشیان برای فتح دمشق به وقوع پیوست این ادعاها بسیار عجیب است. گروه‌های شورشی، این بمب‌گذاری را جشن گرفتند و ابراز اطمینان کردند که دولت اسد در آستانه فروپاشی قرار دارد. از این بمب‌گذاری، **رویتز** چنین گزارش داد که «شورشیان شادمانه مسئولیت آن را بر عهده گرفتند و آن را نقطه عطفی در تاریخ سوریه نامیدند» و برای این حمله با توصیف «آغازی بر پایان» هلهله سر دادند. اما برخی از مفسران سوریه همچنان ادعا

می‌کنند که چنین بمب‌گذاری ساختگی به نوعی به نفع اسد و ایران بوده است.

چهارم، آزادی زندانیانی که بعدها به گروه‌های جهادی پیوستند، به خودی خود، چیزی درباره‌ی طرفی که آن‌ها را آزاد کرد برملا نمی‌کند. ارتش آمریکا نیز بسیاری از زندانیان را آزاد کرد (به عنوان مثال از اردوگاه بوکا در عراق و گوانتانامو در کوبا) که هم اعضای گروه‌های ستیزه‌جو بودند و هم به آنان پیوستند و بعد از آزادی، ایالات متحده را مورد حمله قرار دادند. معروف‌ترین آن‌ها ابوبکر البغدادی، رهبر داعش است. یکی از اعضای داعش زمانی که با البغدادی در کمپ ایالات متحده در بوکا بود، آن را «یک دانشگاه» توصیف می‌کند که برای ایجاد سازمان، حیاتی است. این مسئله نشان نمی‌دهد که برنامه‌ریزان آمریکایی با آزادی البغدادی قصد ایجاد داعش را داشتند (و مطبوعات غربی هرگز چنین گمانی نبردند). به احتمال زیاد، ارتش آمریکا نمی‌دانست یا نمی‌فهمید که چه تعداد از این زندانیان، خطرناک بودند. در مورد دولت سوریه هم هنگام آزادی، این مسئله می‌تواند صادق باشد.

در موارد دیگر، دولت سوریه می‌دانست که زندانیانی را آزاد می‌کند که عمدتاً تروریست هستند، اما نه به دلایلی که منتقدان می‌گویند. دولت سوریه، محمد حیدر زمار، از طراحان حملات ۱۱ سپتامبر را از زندان آزاد کرد، اما نه در سال ۲۰۱۱ در برنامه عفو عمومی، بلکه در سال ۲۰۱۳ به عنوان بخشی از تبادل زندانی با احرار الشام، مورد حمایت قطر، برای آزادکردن افسران ارتشی روبروده شده و مدت‌ها پس از آنکه شورش‌های سوریه تحت‌استیلای جهادگرایان قرار گرفته بود. با وجود این، اعضای اپوزیسیون سوریه ادعا می‌کنند دولت سوریه، زمار را برای پایه‌ریزی داعش آزاد کرد.

تمایل رسانه‌های غربی و عربی در طرح ادعاهای عجیب و غریب علیه دولت سوریه، در حالی که از ادعاهای مشابه علیه دولت آمریکا اجتناب می‌کنند، در مسئله‌ی رهبر القاعده در سوریه (جبهه نصره)، ابومحمدالجولانی بسیار روشن است. نشنال، از شایعه‌ای خبر می‌دهد که جولانی از جمله زندانیانی است که دولت سوریه آزاد کرده است. نیوزویک سپس بدون ابراز تردید این ادعا را تکرار کرد. در زمانی که، مقالات نشنال و نیوزویک منتشر شد، اطلاعات عراق و اردن (در تایمز اسرائیل گزارش شده است)،

خلیج فارس که مسئولیت انجام آن را به عهده داشته‌اند، رفع اتهام کنند.

این همه نشان می‌دهد ادعای غرب و اپوزیسیون مبنی بر این‌که اسد به دنبال مسلحانه و افراطی شدن قیام بود، به احتمال قوی پروپاگاندا است که به معنای مشروعیت‌زدایی از دولت سوریه در تلاش برای بی‌ثبات‌سازی و سرنگونی آن است. یکی دیگر از نشانه‌های این ادعاهای تبلیغاتی این است که بر مبنای ترس غرب از اسلام و مسلمانان بنا نهاده شده‌اند. با اذعان به این‌که اسد، مسلمانان ظاهراً ترسناک، خشن و وحشی را از زندان آزاد کرد، راه آسانی برای تخریب دولت سوریه در چشم مخاطبان غربی فراهم می‌شود که اکنون پس از ۱۵ سال جنگ به اصطلاح علیه تروریسم به اسلام‌هراسی مبتلاست. با این حال اعتراضی در این-باره وجود ندارد که مسلمانان و حتی اسلام‌گرایان، اکثریت مخالفان سوری را تشکیل می‌دادند که در اعتراضات ضددولتی شرکت می‌کردند.

آنچه جای اعتراض دارد این است که اسلام‌گرایان از طریق قدرت‌های خارجی مانند ایالات متحده، عربستان سعودی و قطر برای سرنگونی یک دولت معتدل و فاسد و تا پیش از این با ثبات، وارد عمل شدند و کشور را به صحنه جنگ داخلی تبدیل کردند. شایستگی (یا عدم شایستگی) دولت سوریه هر چه که باشد، وقتی که خشونت کشور را پاره‌پاره می‌کند تا قدرت‌های خارجی برنامه‌ی خود را اجرا کنند، سوری‌ها سودی از آن نمی‌برند. همچنین آنچه مورد ایراد است این است که این اسلام‌گرایان، ایده‌های مذهبی متعصبانه، حاشیه‌ای و بنیادگرایانه (تکفیری) را تبلیغ می‌کردند. چنین ایده‌هایی (که در عربستان سعودی ریشه‌دار است)، عمدتاً برای سوری‌ها از جمله سنی‌های سوریه بیگانه بود و خشونت علیه اقلیت‌های مذهبی را دامن می‌زد.

زندانیان در پاسخ به خواست اپوزیسیون آزاد شدند

ساده‌ترین توضیح در این مورد که چرا اسد در آغاز قیام، زندانیان اسلام‌گرا را از زندان‌های سوریه آزاد کرد، این است که از همان ابتدای قیام، این درخواست اپوزیسیون سوریه بود و اسد در تلاش برای کنترل بحران به آن تن داد.

قبلاً اذعان کرده بود جولانی هرگز در سوریه زندانی نشده بود. بلکه، جولانی که قبلاً توسط ارتش آمریکا در عراق زندانی شده بود در سال ۲۰۰۸ از زندان آزاد شده بود. پس از آن، رهبر داعش البغدادی، جولانی را به سوریه فرستاد تا شعبه‌ی القاعده‌ی سوریه را در بحبوحه‌ی ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱ بنیان گذارد. با وجود این خطا، ادعاهایی که اسد را متهم می‌کند او عمداً از داعش حمایت کرده، همچنان تکرار می‌شود، در حالی همین ادعاها از سوی مطبوعات غربی و عربی به دولت ایالات متحده که عمداً با آزادی زندانیان از جمله البغدادی و جولانی داعش را به وجود آورد، باورنکردنی است.

پنجم، مدارک این ادعا مبنی بر این‌که آزادی زندانیان اسلام‌گرا به طور خاص به هدف این‌که تظاهرات آرام مخالفان سکولار را بی اعتبار کند از منابع جهت‌داری است. همان‌طور که در بالا ذکر شد، ادعای اولیه مبنی بر این‌که اسد زندانیان اسلام‌گرا را به منظور مسلحانه کردن قیام آزاد کرد، نخستین بار در روزنامه‌ی دولتی امارات متحده عربی، نشنال منتشر شد. سیاست خارجی **امارات متحده عربی** به همراه همسایگان خود در خلیج فارس، حمایت از تغییر رژیم سوریه بوده است و نشنال در تبلیغات ضد دولت سوریه منافعی داشته است. حال، چه منابع قابل اطمینان باشد و چه نباشد، مقاله‌ی نشنال همچنین به مقامات ناشناس امنیتی سابق سوریه یا اعضای اپوزیسیون سوریه (که البته به دنبال سرنگونی اسد هستند) نیز به عنوان منبع اشاره می‌کند. ادعاها از منابع نامشخص ممکن است دقیق باشد، اما شواهد بیشتری برای تأیید چنین ادعاهایی لازم است. فقط ذکر منابعی از مقامات رسمی دولت سوریه نمی‌تواند موثق باشد و نمی‌تواند بدون تأیید شواهد معتبر، مورد اعتماد قرار بگیرد و نباید ادعاهای اعضای اپوزیسیون سوریه، بدون مدرک، قابل اعتماد تلقی شود.

اینکه ادعاهای نشنال مشتاقانه در مطبوعات غرب تکرار شد، جای شگفتی نیست، زیرا آمریکا و انگلیس مدت‌های طولانی از سیاست تغییر رژیم در سوریه **حمایت می‌کردند**. چنین رسانه‌هایی، در حالی که خود را مستقل می‌دانند، معمولاً از سیاست خارجی ایالات متحده حمایت می‌کنند و به سرزنش اسد برای ظهور افراط‌گرایان مذهبی علاقه داشتند تا از دولت ایالات متحده و دول

بسیاری بر این باورند که قیام سوریه در ۱۵ مارس ۲۰۱۱ آغاز شد، زمانی که مقامات سوری ۱۵ تن از جوانان درعا را به جرم کشیدن گرافیتی ضدحکومت روی دیوارهای یک مدرسه بازداشت کردند. روشن است که آزادی زندانیان از همان ابتدا تقاضای مخالفان بود. **تایم** در تاریخ ۲۲ مارس ۲۰۱۱ گزارش می‌دهد که «اسد فوراً واکنش نشان داد، یک هیأت عالی رتبه برای ابراز همدردی با خانواده‌های جان‌باختگان فرستاد. فرماندار از سمت خود معلق شد و ۱۵ جوان آزاد شدند. اما طبق گفته‌ی حداقل دو وبسایت مخالفان، معترضان تا صبح روز ۲۵ مارس به دولت سوریه مهلت دادند تا لیست خواسته‌های آنان را که به واسطه‌ی هیئت اعزامی به رییس‌جمهور فرستاده شده بود را برآورده سازد. اگر به خواسته‌های آن‌ها جامه‌ی عمل پوشانده نمی‌شد، آن‌ها تهدید کرده بودند، ۲۵ مارس به «جمعه شهیدان» بدل خواهد شد. . . درباره‌ی اسد بعید به نظر می‌رسید که به خواستی که شامل لغو وضعیت فوق‌العاده‌ی ۴۸ ساله و آزادکردن تمام زندانیان سیاسی بود تن در دهد.»

در پاسخ، دولت سوریه به سرعت عفو زندانیان را اعلام کرد. **Australian** در تاریخ ۲۶ مارس ۲۰۱۱ گزارش داد که «پس از اینکه زندانیان درخواست‌هایی امضا شده برای آزادی خود را فرستادند، مقامات سوری بیش از ۲۰۰ زندانی را از صیدنایا که عمدتاً از اسلام‌گرایان بودند، آزاد کردند.» مقامات دولتی اسد یک رشته اصلاحات را در روز پنج‌شنبه اعلام کردند، از جمله آزادی تمام فعالان بازداشت شده در این ماه و امکان پایان دادن به وضعیت فوق‌العاده اضطراری که از سال ۱۹۶۳ به اجرا درآمده بود. اما اعتراضات ضد دولتی همچنان ادامه یافت.

پنج هفته بعد که مسئله زندانیان سیاسی همچنان بسیار مهم بود، **واشنگتن پست** در تاریخ ۳۱ می سال ۲۰۱۱ گزارش داد که دولت سوریه دامنه‌ی عفو را گسترش خواهد داد که می‌تواند شامل حدود ۱۰ هزار نفری شود که به گفته‌ی فعالان سوری از زمان آغاز تظاهرات ضددولتی در اواسط ماه مارس دستگیر شده بودند. آزادی زندانیان سیاسی خواسته‌ی اصلی مخالفان بود.

سه هفته بعد، اسد در مورد این بحران در دانشگاه دمشق سخنرانی کرد و در آن اعلام کرد زندانیان بیشتری آزاد خواهند

شد. الجزیره گزارش داد که «بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه، در تلاش آشکار دیگر برای بازگرداندن آرامش به کشور پس از ماه‌ها تظاهرات ضدحکومتی، عفو عمومی جدیدی را تا ۲۰ ژوئن برای همه‌ی جرم‌های ارتكابی اعلام خواهد کرد... خبرگزاری دولتی SANA روز سه‌شنبه از اقدامی دیگر خبر داد، تقریباً یک ماه پس از آنکه اسد عفو مشابهی را برای همه نوع جرم سیاسی صادر کرد. رئیس‌جمهور در دستور دیگری در ۳۱ می، مجازات تمام زندانیان سیاسی در کشور، از جمله اعضای گروه غیرقانونی اخوان المسلمین به تعویق انداخت.

دیوید لاش، کارشناس مسائل سوریه، پس از این سخنرانی **اظهار داشت** که «رئیس‌جمهور بشار در واقع معتقد است که او امتیازات جدی را از دست می‌دهد» و اذعان کرد که اسد صادقانه می‌کوشد تا حداقل بعضی از خواسته‌های مخالفان را برآورده سازد. این بدان معنا نیست که اسد اعطاء آنچه از نظر او امتیازات جدی به مخالفان سوری بود را به خاطر نگرانی‌های بشردوستانه یا اخلاقی انجام داد. او شاید صرفاً گمان کرده باشد که اعطای امتیازات به مخالفان سوری به حل بحران کمک می‌کند و به این ترتیب او را در قدرت نگه می‌دارد. تمایل به باقی ماندن در قدرت، عامل مهمی در توضیح فرآیند تصمیم‌گیری حاکمان است. اینکه اسد با اعطاء امتیازات محدودی برای کاهش شدت اعتراضات موافقت کرد به نظر می‌رسد بسیار محتمل‌تر از این است که عمداً شورشیان مسلح را برای رهبری افراط‌گرایان مذهبی علیه دولت و نیروهای امنیتی خود آزاد کرد.

اما چرا اسد زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کرد؟

اما چرا اسد به طور خاص زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کرد؟ آیا این ثابت نمی‌کند که اسد برنامه‌ای برای خرابکاری در جنبش اعتراضی صلح‌آمیز، سکولار و طرفدار دموکراسی داشته است؟ گزارش‌های رسانه‌های غربی، روشن می‌کند اینکه چهره‌های اسلام‌گرای بسیاری از زندانیان آزاد شدند، به این دلیل بوده است که اپوزیسیون سوریه، سکولار است و قیام در ابتدا مسالمت‌آمیز بود. اگر این دیدگاه صحیح باشد، به نظر می‌رسد عجیب و توطئه‌آمیز است که اسد زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کند تا آن‌ها برای پیوستن به گروه‌های افراطی و یا رهبری آن بشتابند. چنین

دیدگاهی نسبت مخالفان سوری و قیام نادرست است. قیام سوریه از ابتدا صلح‌آمیز نبود، زیرا حملات به پلیس و سربازان سوری همزمان با اعتراضات ضددولتی آغاز شد و گروه‌های مسلح جهادی پیش از تظاهرات شروع به سازماندهی کرده بودند. اپوزیسیون نیز عمدتاً سکولار نبود. برعکس، بیشتر تحت تأثیر اسلام‌گرایان اخوان المسلمین قرار داشت. در نتیجه، زمانی که مخالفان سوری خواستار آزادی زندانیان شدند، این به این معنی است که خواستار آزادی زندانیان اسلام‌گرا نیز باشند. اگر اسد در تلاش برای کنترل بحران، مایل به پاسخ به این تقاضا بود، هیچ گزینه‌ای جز آزاد کردن اسلام‌گرایان نداشت.



تأثیر اسلام‌گرایان بر مخالفان سوری

ادعای حسن حسن، تحلیل‌گر سوریه که اذعان می‌کند مخالفان سوری در ابتدا سکولار بودند، اما بعداً اسلام‌گرایان اخوان المسلمین انقلاب را ربودند نمی‌تواند درست باشد. نفوذ اخوان المسلمین در جنبش اعتراضی در سوریه و مخالفان سیاسی در تبعید معنادار بود، هرچند که در گزارش‌های رسانه‌ها در مورد وقایع سوریه در طول این دوره‌ی آغازین قیام مبهم بود. اخوان المسلمین از مدت‌ها قبل ستون فقرات مخالفان دولت سوریه را تشکیل می‌داد.

اخوان المسلمین سوریه به شدت به دنبال این بود تا قیامی مسلحانه در سوریه در سال ۲۰۱۱ به راه اندازد؛ چرا که اخوان المسلمین از سال ۱۹۶۰ متعهد به سرنگونی دولت سوریه، از طریق مبارزه مسلحانه بودند. این تلاش‌ها نشئت گرفته ازین اعتقاد است که دولت سوریه تحت رهبری حزب ملی‌گرای سکولار بعث، یک رژیم بی‌خداست که باید با یک حکومت اسلامی جایگزین شود و مسلمانان در صدر آن قرار بگیرند. اخوان المسلمین سوریه، علوی‌ها را مسلمان واقعی نمی‌دانند. از دیدگاه آنان، حکومت بشار اسد (و همچنین در گذشته پدرش حافظ) نامشروع است؛ چراکه خانواده‌ی اسد از فرقه‌ی علوی است. **لیاد پرات** از دانشگاه برن‌دایس اشاره می‌کند که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰، یک جناح اخوان المسلمین تحت رهبری عبدالفتاح ابو غده از سیاست نافرمانی مدنی به همراه مبارزه‌ی مسلحانه و آن جناح افراطی تر دیگر به رهبری مروان حدید، همچنین از اعمال خشونت برای سرنگونی دولت حمایت می‌کرد که قیام اخوان المسلمین در سال ۱۹۷۶ را در پی داشت که تا سال‌ها ادامه یافت، تا زمانی که دولت سوریه، اخوان را با استفاده از خشونت شدید در واقعه‌ی معروف حما در سال ۱۹۸۲ در هم کوبید. رهبری اخوان در تبعید پس از حوادث حما، از آن زمان متعهد به سرنگونی دولت سوریه بوده است. پرات خاطر نشان کرد که تا سال ۲۰۰۹ رهبران جنبش همچنان امید خود را برای شورش مدنی در سوریه ابراز می‌کردند، که «مردم سوریه وظیفه خود را انجام می‌دهند و سوریه را از رژیم استبدادی و فاسد رها می‌سازند.»

در حالی که دولت سوریه عضویت در اخوان المسلمین را ممنوع کرده بود و رهبری اخوان المسلمین در تبعید در غرب به سر می‌برد، این گروه همچنان در برخی مناطق سوریه، به ویژه حما و حلب، از حمایت قوی **زیرزمینی** برخوردار بود. به همین دلیل بسیاری از زندانیان سیاسی که در ابتدای قیام در زندان‌های سوریه می‌پژمردند، به اخوان المسلمین پیوستند. به عنوان مثال، گزارش حقوق بشر وزارت امور خارجه امریکا در سال ۲۰۱۰ **اشاره کرد:** «دولت سوریه خودسرانه متهمان به اسلام‌گرایی، عضویت در اخوان المسلمین و فعالان مدنی و حقوق بشر را دستگیر می‌کند. ناظران محلی حقوق بشر تخمین زده‌اند که ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰

زندانی سیاسی، از جمله متهمان به اسلام‌گرایی، بازداشت شده اند. دولت اغلب زندانیان سیاسی را برای دوره‌های طولانی بدون محاکمه و بدون اطلاع خانواده‌ها بازداشت و محاکمه آن‌ها را به تعویق می‌اندازد. دولت عضویت در احزاب اسلام‌گرا را ممنوع کرده است و سرکردگان دستگیر شده‌اند و در برخی موارد، قبل از گزارش سالانه، این اعضا را اعدام کرده است.»



صفحه‌ی فیس‌بوک انقلاب ۲۰۱۱ سوریه

هنگامی که ناآرامی‌ها در سوریه به عنوان بخشی از بهار عربی در اوایل سال ۲۰۱۱ آغاز شد، اخوان المسلمین از پایگاه خود در انگلیس، برای سازمان‌دهی قیامی خشونت‌آمیز در سوریه به خوبی جا گرفت؛ بار دیگر با پشتیبانی متحدان نزدیکش، مقامات انگلیسی، آمریکایی، قطری و سعودی. کارشناس مسائل سوریه جاشوا لاندیس خاطر نشان کرد، فعالان اخوان المسلمین در سوئد، صفحه‌ی فیس‌بوک «انقلاب سوریه ۲۰۱۱» را ایجاد کردند که به سازوکاری مهم در سازمان‌دهی اعتراضات در سراسر کشور تبدیل شد و «مهمترین صفحه اینترنتی انقلاب سوریه است. این صفحه بیش از ۱۳۰ هزار عضو دارد و منبع مهم‌ترین منبع اخبار و یوتیوب در مورد انقلاب سوریه است.» نیویورک تایمز اظهار می‌دارد که «صفحه‌ی فیس‌بوک انقلاب ۲۰۱۱، که از خارج از کشور اداره می‌شود، به بلندگوی شورش تبدیل شده است و اظهاراتش در واقع خط مشی قیام است.»

در نتیجه، شعارهای ضدحکومتی در طول تظاهرات از جمله برخی شعارهای علناً جانبدارانه از اخوان المسلمین مانند «ته ایران نه حزب الله، ما مسلمانی خداترس می‌خواهیم (با اشاره به این دیدگاه که اسد مسلمان واقعی نیست.)» به چشم می‌خورد.

فعالان وابسته به اخوان المسلمین در سوریه قادر بودند ویدئو و آخرین اخبار تظاهرات‌ها را در صفحه‌ی فیس‌بوک سوریه ۲۰۱۱ و کانال یوتیوب منتشر کنند، تلویزیون بارادا که وزارت امور خارجه ایالات متحده آن را بنیان نهاده بود و کانال خبری قطری الجزیره، بی‌بی‌سی، سی‌ان‌ان و دیگران به سرعت آن‌ها را پخش می‌کردند.

فداء الدین السید عیسی، مدیر صفحه‌ی فیس‌بوک انقلاب سوریه ۲۰۱۱، در مصاحبه‌ای اعلام کرد: «صفحه‌ی فیس‌بوک را حدوداً ۱۰ نفر می‌گرداندند، در حالی که حدود ۳۵۰ نفر در این شبکه مشغول به کار هستند، حدود ۲۵۰ تن در سوریه و ۱۰۰ نفر در سراسر جهان. ما افرادی داریم که فیلمبرداری می‌کنند، در مورد مرگ و میر و غیره اطلاعات جمع‌آوری می‌کنند و ... کار ما صرفاً سازمان‌دهی اعتراضات نیست، بلکه مانند یک پلتفرم اطلاعاتی و منبع عمل می‌کنیم و رسانه‌هایی مانند الجزیره، بی‌بی‌سی، سی‌ان‌ان، العربیه می‌تواند اطلاعات را از صفحه بازیابی کنند.»

این شبکه‌ی فعالان توانست فیلم‌های تظاهرات را به لطف تلفن‌های ماهواره‌ای و مودم‌های فراهم شده، برای فعالان خارج از کشور ارسال کند. در آوریل ۲۰۱۱، نیویورک تایمز گزارش داد: «از هفته‌ها پیش، تعداد اندکی از فعالان، در منطقه‌ی خاورمیانه، اروپا و ایالات متحده تقریباً در هر منطقه‌ی زمانی، با هماهنگی توانسته‌اند صدها ماهواره و تلفن همراه، مودم، لپ‌تاپ و دوربین را به سوریه قاچاق کنند. در آنجا، هموطنان با نرم افزار پست الکترونیکی که غیرقابل ردیابی اند، فیلم‌ها را با سیستم دیالپ آپلود می‌کنند.» به نظر می‌رسد که این شبکه از طریق سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده کمک دریافت می‌کند، زیرا چهره‌ای که نیویورک تایمز به عنوان یک فعال برجسته‌ی مسئول انتشار این تجهیزات مهم از آن یاد می‌کند عمار عبدالحمید ساکن مریلند است.

به گفته‌ی فلینت لورت، کارشناس سابق خاورمیانه‌ی وزارت امور خارجه امریکا، سیا و شورای امنیت ملی در دوره‌ی دولت بوش، مداخله‌ی سازمان‌های امنیتی آمریکا را از نخستین روزهای درگیری باید قبول کرد. لورت **توصیف می‌کند** که چگونه «ناآرامی‌ها در سوریه در ماه مارس ۲۰۱۱ آغاز شد. . . و تا آوریل ۲۰۱۱، تنها یک ماه پس از آن، دولت اوباما، در پس گزارش‌های دیوید سنجر از نیویورک تایمز و دیگر خبرنگاران همدل، به وضعیت سوریه به عنوان راهی برای عقب‌نشینی و تضعیف ایران نگاه می‌کرد. استدلال این بود که اگر بتوانیم تغییر رژیم در سوریه را به ارمغان بیاوریم به این معنی است که موقعیت منطقه‌ای ایران تضعیف خواهد شد و این جنبش سبز را احیا خواهد کرد و تغییر رژیم ایران را میسر می‌کند. این مسئله، محرک واقعی راهبرد سیاست آمریکا در رابطه با این وضعیت بوده است.»

کمیسیون عمومی انقلاب سوریه SRGC

علاوه بر کنترل صفحه‌ی اصلی فیس‌بوک برای سازمان‌دهی تظاهرات، اسلام‌گرایان در یکی از بزرگترین سازمان‌های مردمی مستقر در سوریه، کمیسیون عمومی انقلاب سوریه (SRGC) نفوذ زیادی داشتند. موسسه‌ی مطالعات جنگ، این کمیسیون را «بزرگترین ائتلاف مردمی» در سوریه توصیف کرد که «تقریباً ۷۰ درصد شوراهای انقلابی و اکثریت کمیته‌های هماهنگی محلی را با ۵۶ سازمان مختلف به طور رسمی در منشور خود به رسمیت شناخته بود». موسسه‌ی مطالعات جنگ به ارتباط بین صفحه‌ی فیس‌بوک انقلاب سوریه که تحت کنترل اخوان المسلمین قرار داشت و SRGC اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که صفحه‌ی فیس‌بوک انقلاب سوریه توسط یکی از گروه‌های مهم فعالان مردمی که ارتباط نزدیکی با SRGC اداره می‌شود.

اینکه SRGC تحت نفوذ اسلام‌گرایان قرار داشت در بررسی پیشینه رهبری SRGC نیز مشهود است. **مرکز خاورمیانه کارنگی** در دسامبر ۲۰۱۲ اشاره کرد که «شخصیت‌های کلیدی» در SRGC محمد علوش، صالح الحموی، نیدال درویش، رانیه قیصر هستند. از این چهار نفر، دو نفر فرماندهی شورشیان اسلام‌گرا

هستند، در حالی که یکی از آن‌ها همدلی خود با القاعده را ابراز کرده بود.

محمد علوش به شکل‌گیری SRGC کمک کرده بود و رهبر یکی از قدرتمندترین گروه‌های شورشی اسلام‌گرا در سوریه، جیش الاسلام بود. علوش سیمت مذاکره‌کننده‌ی اصلی مخالفان سوریه در مذاکرات صلح ژنو در ژانویه ۲۰۱۶ را بر عهده داشت.

درباره علوش، سایت خبری هوادار مخالفان **NewArab** نوشت: «درمیان تعجب همه، رهبر جیش الاسلام محمد علوش به عنوان مذاکره‌کننده‌ی اصلی اعضای اپوزیسیون انتخاب شد. محمد پسر عمومی زهران علوش، رهبر پیشین این گروه جهادی اسلام‌گرا که در ماه گذشته در حمله‌ی هوایی روسیه کشته شد. علوش در سال ۱۹۷۰ در دوما، بزرگترین شهر منطقه غوطه شرقی در نزدیکی دمشق، متولد شد. در دانشگاه دمشق شریعت خواند و سپس برای ادامه تحصیل به مدینه در عربستان سعودی رفت. علوش در میان اولین کسانی بود که به جهادیون پیوست و چندین نهاد و سازمان انقلابی را تاسیس کرد. وی جیش الاسلام را تاسیس کرد و پس از آن مدیریت دفتر سیاسی‌اش را در کنفرانس‌های سیاسی مختلف بر عهده گرفت، از جمله کنفرانس ریاض که اخیراً برگزار شد.»

عجیب است که مخالفان سوریه پسر عمو و جانشین رهبر شورشی سلفی، زهران علوش، را به سرپرستی تیم مذاکره‌کننده انتخاب کردند، همان زهران علوش، که مخالفان اذعان می‌کردند، به عنوان بخشی از توطئه برای مسلحانه و افراطی کردن قیام مخالفان سکولار و صلح طلب آزاد شد. نامزدی محمدعلوش به عنوان مذاکره‌کننده‌ی اصلی و تأیید منابع مخالف اپوزیسیون که او یکی از اولین کسانی بود که به جهادیون پیوست و چندین نهاد و سازمان انقلابی ایجاد کرد، به عبارت دیگر SRGC، خود نشانه‌ی دیگری است مبنی بر این که اپوزیسیون عمدتاً از آغاز قیام تحت سلطه‌ی اسلام‌گرایان بودند.

صالح الحموی، یکی از بنیان‌گذاران SRGC، نیز دیدگاه‌های اسلام‌گرایانه داشت. الحموی، مانند علوش، علیه دولت سوریه دست به اقدامات مسلحانه زد. به گفته‌ی سایت طرفدار اپوزیسیون **زمان الوصل**، او عمدتاً به عنوان یک متخصص به معترضین زخمی

تاسیس کرد. دیدگاه‌های ایدئولوژیک قیصر معلوم نیست. با این حال، او برای ستیزه‌جویان القاعده (جبهه النصره) در مطبوعات ابراز همدردی کرده است و عنوان کرده که ستیزه‌جویان القاعده نقش مهمی در انقلاب سوریه ایفا می‌کنند و مخالفان به آن‌ها نیاز دارند. با وجود این، به رغم شکایت او از ستیزه‌جویان القاعده مبنی بر دخالت در آموزش کودکان، در ماه ژوئیه ۲۰۱۷ به **این‌دپیندنت** گفت که به نظر او «ترس جامعه‌ی جهانی از این‌که اسلام‌گرایان افراطی، سوریه را به دست بگیرند عراق‌آمیز است و نشان‌دهنده‌ی فقدان درک از گروه‌های مخالف سوریه است، آن‌ها هم به ارائه‌ی خدمات و تامین زیرساخت مشغول‌اند و هم پیکارجویانی ماهر تربیت می‌کنند، اما بعداً پشتیبانی لازم را دریافت نمی‌نمایند.»

اینکه صفحه‌ی فیس‌بوک انقلاب ۲۰۱۱ و SRGC در اختیار اسلام‌گرایان بود، به این معنی نیست که اعتراضات، همگی اهداف اسلام‌گرایانه را دنبال می‌کرده است. اما معترضین در تظاهرات‌هایی که به طور عمده از خارج از کشور سازمان یافته بودند، توسط افرادی که نمی‌شناختند حضور می‌یافتند. وقتی مرکز مطالعات جنگ از یکی از فعالان اپوزیسیون **سوال کرد** که در مورد SRGC چه فکر می‌کند «او شانه‌هایش را بالا انداخت و و با اکراه پرسید: چه کسانی هستند؟» پس از یک آه بلند ادامه داد: «من نمی‌دانم SRGC از آن کسانی است؟ رهبری آن کیست؟ اعضای آن چه کسانی هستند؟ من هیچ چیز درباره این گروه نمی‌دانم جز این که ادعا می‌کنند که «نمایندگان مردم» هستند اما این روزها همه ادعا می‌کنند مردم را نمایندگی می‌کنند.»



کمک می‌کرد و در فعالیت‌های بشردوستانه (و نباید با صالح الهما، فرمانده جبهه نصرت اشتباه گرفته شود) مشارکت می‌کرد. **واشنگتن پست** در فوریه ۲۰۱۳ یادآور شد که الحموی «فعالیت واحدهای جهادی در استان حما را با دیگران در سراسر کشور هماهنگ می‌کند.» الحموی در مصاحبه‌ای با الجزیره اظهار داشت که هر دولتی در آینده سوریه باید از اساس اسلامی و مطابق با دیدگاه اخوان المسلمین باشد. «الجزیره گزارش داد که «با توجه به شکل دولت سوریه در آینده، صالح الحموی تأیید کرد که دولت باید دارای مرجعیت اسلامی باشد، اما اذعان نمود که آخرین حرف را صندوق رای خواهد زد و بنابراین تصمیم اکثریت حکم خواهد کرد.»

اعتماد الحموی به رأی و حکم اکثریت، نشان‌دهنده‌ی استدلال رایج جهادیون است. زیرا ۷۰ درصد از مردم سوریه سنی هستند. اکثریت مردم سوریه می‌خواهند یک حکومت اسلامی را بر اساس تفسیر سلفی یا اخوان المسلمین از قانون اسلامی بپذیرند. با این حال، این جای تردید است. واضح است که شورشیان سوریه به طور کلی برای یک دولت اسلامی مبارزه می‌کنند؛ زیرا قدرتمندترین گروه‌های شورشی، همه‌گرایش اسلام‌گرا/جهادی دارند (جیش الاسلام، احرار الشام، جبهه نصره) و در عین حال بسیاری از **سنی‌های سوریه** همچنان در ارتش سوریه می‌جنگند و خودشان اغلب **قربانیان** شورشیان هستند. همچنین حمایت از قیام سوریه در حلب (شهر اکثریت سنی) همیشه اندک بوده است. همان‌طور که یک فرماندهی شورشی در حلب **اعلام کرد**: «بله، درست است. حدود ۷۰ درصد از شهر حلب با رژیم است. همیشه همین‌طور بوده است. اما حومه‌ی شهر با ماست و شهر با آنها است.» این نشان می‌دهد که بسیاری (و احتمالاً بیشتر) سنی‌های سوریه، دولت سکولار را رد نمی‌کردند و این مورد احترام بیشتر گروه‌ها بود.

رانیه قیصر یک آمریکایی سوری است که در آوریل ۲۰۱۲ به عنوان کارمند بخش پذیرش در دانشگاه دالاس کار خود رها کرد. او ابتدا به ترکیه رفت و در نزدیکی مرز سوریه در کمک‌های بشردوستانه مشارکت جست. قیصر مرتب به سوریه سفر می‌کرد و مدرسه‌ای را در استان ادلب که تحت حکومت القاعده قرار داشت

شورای ملی سوریه تحت سلطه‌ی اخوان المسلمین

پشتیبانی نظامی کرد.» **تایمز اسرائیل** می‌گوید که اللبوانی بدون اطلاع خود او در حالی که هنوز در زندان بود، به ریاست منصوب شد و ادعا می‌کرد « SNC از نام من استفاده کرد تا ادعا کند که در داخل از حمایت برخوردار است. بیش از یک بار شنیدم که آمریکایی‌ها می‌گویند که اخوان باید این مرحله را رهبری کند.» ما به آن‌ها گفتیم: «اخوانی‌ها، افراطی هستند، نه میانه‌رو. این اسلامی نیست که برای تمدن مناسب باشد.» **نیویورک تایمز** گزارش داد که یکی دیگر از اعضای SNC، ولید البنی، نیز از SNC استعفا داد و اعتراض داشت که «اخوان المسلمین تمام شورا را به دست گرفته بود. ما اضافی بودیم.»

داشتن یک عضو اخوان المسلمین به عنوان رهبر SNC، به دولت سوریه (به درستی) این امکان را می‌داد تا نشان دهد رهبری قیام در دست مارکسیست‌ها، دموکرات‌های لیبرال و مبارزان حقوق بشر که ناظران غربی ادعا می‌کنند، نیست بلکه در دست اعضای اخوان المسلمین است که همان‌طور که قبلاً ذکر آن رفت، در گذشته نیز دست به مبارزه‌ی خشونت‌آمیز با دولت سوریه زده بودند و متعهد به سرنگونی دولت سوریه، از طریق مبارزه مسلحانه، و جایگزینی آن با یک دولت اسلامی بودند. برای پنهان کردن این موضوع اخوان المسلمین، غلیون را به رهبری SNC رساند.

اخوان المسلمین بر SNC تسلط یافت، زیرا بودجه‌ی قابل توجهی از دول حامی، به ویژه قطر دریافت می‌کرد. براساس گزارش مرکز مطالعات جنگ، اخوان المسلمین نفوذ قابل توجهی در داخل SNC دارد، زیرا از طریق ارتباطات سطح بالا در منطقه که در طول سال‌های تبعید شکل گرفته و یک شبکه‌ی قدرتمند هواداران در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس دارای منابع مالی فراوانی است. بخش اعظم کمک مالی SNC از این ارتباطات است، که منابع مالی و شورا را منحصر در اختیار اخوان قرار داده است.

کوتاه این که قیامی که ناظران غربی تصور می‌کردند کاملاً سکولار است و خواستار آزادی و حقوق بشر به معنای غربی آن است، در واقع یک جزء بسیار قوی اسلامی داشت که توسط اخوان-المسلمین هدایت می‌شد و حمایت مالی قوی از کشورهای حاشیه خلیج فارس را دریافت می‌کرد که خود نسخه‌های افراطی از اسلام

بزرگترین گروه مخالف سوریه در خارج از کشور، شورای ملی سوریه (SNC) نیز عمدتاً تحت نفوذ اسلام‌گرایان بود. نخستین نشست SNC در استانبول در تاریخ ۲۶ آوریل ۲۰۱۱ برگزار شد. الجزیره **گزارش داد** که این اولین جلسه‌ی عمومی اعضای اپوزیسیون سوریه بود و به دعوت سازمان‌های غیر دولتی ترکیه که جنبش عدالت و توسعه MJD مستقر در بریتانیا در صدر آن بود برگزار شد. MJD را چندین عضو سابق اخوان المسلمین تشکیل داده بودند و یکی از گروه‌های امضا کننده‌ی اعلامیه دمشق بود.

اعضای SNC برهان غلیون، سنی سکولار و استاد جامعه‌شناسی سیاسی در سوربن پاریس را به عنوان رییس خود در اکتبر ۲۰۱۱ انتخاب کردند. مرکز مطالعات جنگ **گزارش می‌دهد** که غلیون «متهم شده دست‌نشانده‌ی اخوان المسلمین» است و رهبر سابق اخوان المسلمین سوریه، علی سعید الدین البیانونی، اعتراف کرده است که غلیون برای اخوان «وبترین» است. مرکز مطالعات جنگ یادآور می‌شود که در ویدئوی یوتیوب، البیانونی توضیح می‌دهد که نامزدی غلیون حرکتی نمایشی است برای جلب حمایت بین-المللی و جلوگیری از اتهام رژیم سوریه در حمایت این شورا از اسلام‌گرایی. وی در این ویدئو گفت: «ما نمی‌خواستیم رژیم سوریه از این واقعیت که اسلام‌گرایان SNC را رهبری می‌کنند بهره‌برداری نمایند.»

در ماه فوریه ۲۰۱۲، شرکت اطلاعاتی ژئوپولتیکی Stratfor **مشاهده می‌کند** که گروه‌های مخالفی با نام‌های جدید در حال شکل‌گیری هستند، از جمله جنبش تغییر ملی که ادعا می‌کند جایگزین غیراسلامی برای SNC است، و منعکس‌کننده‌ی دیدگاه برخی از اسلام‌گرایانی است که SNC را در کنترل دارند.

مرکز مطالعات جنگ از **گزارشی** از نیویورک تایمز در ماه مارس ۲۰۱۲ نقل می‌کند که کمال اللبوانی، «یک دگراندیش قابل احترام که از زندان سوریه در سال گذشته در حالی که نبی از محکومیتش را گذرانده بود آزاد شد»، از SNC استعفا داد و «اعضای اخوان المسلمین در تبعید را متهم به انحصار بودجه و

تلویزیون سوریه، عفو، تمام زندانیان سیاسی و همچنین گروه ممنوعه اخوان المسلمین را نیز در بر گرفت.»

اگر دولت سوریه برنامه‌ای مخفی برای آزادی اسلام‌گرایان به منظور مسلح کردن مخالفان صلح‌طلب را داشت، بعید به نظر می‌رسد آن را اعلام کند. دولت سوریه از آغاز ناآرامی‌ها می‌دانست که اخوان‌المسلمین، دشمن سال‌های دورش، نقش مهمی در اعتراضات بازی کرده است. هر تلاشی برای آرام کردن معترضین و کاهش فشار داخلی بی‌سابقه‌ای که با آن مواجه بود، به طرز اجتناب‌ناپذیری به معنی آرام کردن اخوان و آزادی زندانیان اسلام‌گرا بود.

نکته‌ی مهم این است که اپوزیسیون سوریه و رهبران غربی با آزادسازی زندانیان اسلام‌گرا مخالفت نمی‌کردند. در مقابل، آن‌ها آزادی زندانیان و سایر پیشنهادات برای اصلاحات را از این جهت مورد انتقاد قرار دادند که برای مخالفان کافی نیست. بعد از سخنرانی اسد در دانشگاه دولتی دمشق در ژوئن ۲۰۱۱، الجزیره **گزارش داد** که «به گفته‌ی گروه‌های حقوق بشری، صدها نفر از بازداشت شدگان آزاد شدند. احکام عفو، بخشی از امتیازات دولت سوریه به مخالفان بود که عمدتاً نمادین تلقی می‌شد. گروه‌های حقوق بشری عفو عمومی را مورد انتقاد قرار دادند و آن را ناکافی می‌دانستند.» مالکوم اسمارت از سازمان عفو بین الملل **اظہار داشت** که «عفو اعلام شده، حتی اگر واقعی باشد، کافی نیست. اگر اعلامیه‌ی رئیس‌جمهور اسد اعتبار داشته باشد، همه‌ی زندانیان سیاسی-عقیدتی که سال‌هاست در زندان‌های سوریه محبوس‌اند را باید آزاد کند و باید اقدامات عینی برای توقف نقض شدید حقوق بشر از سوی نیروهای نظامی سوریه را انجام دهد.» نیویورک تایمز **اشاره کرد** که مخالفان خارج از کشور، از جمله اخوان‌المسلمین به این اقدام این‌طور پاسخ دادند که آقای اسد فوراً باید برود و انتخابات آزاد هرچه سریع‌تر برگزار شود. ویلیام هیگ وزیر خارجه بریتانیا، سخنرانی اسد را «نامید کننده و غیرقابل تحسین» توصیف کرد. گاردین همچنین به **نقل** از یک فعال مخالف اعلام کرد: «من این سخنرانی را شاید در سال گذشته می‌پذیرفتم، اما اکنون در دوره‌ی متفاوتی هستیم.» همچنین گزارش داده می‌شد که معترضان در تظاهرات پس از

سنی در کشور خود داشتند و خواهان صدور آن به سوریه بودند. استفاده از عباراتی مانند «شورا» و «کمیته» و «انقلابی» همراه با فیلم‌های ویدئویی از اعتراضات و سردادن شعارهایی به زبان انگلیسی درباره آزادی، کمک کرد تا ماهیت عمده‌ی اسلام‌گرایانه قیام مخفی بماند.

با توجه به این‌که اپوزیسیون سوریه عمدتاً تحت کنترل اسلام‌گرایان بود، بسیاری از زندانیان سیاسی نیز اسلام‌گرا بودند و مخالفان خواستار آزادی زندانیان سیاسی بودند، پس می‌توان از دولت سوریه انتظار داشت در بخشی از برنامه عفو عمومی زندانیان اسلام‌گرا را آزاد و علناً اعلام کند.

در واقع، این دقیقاً همان چیزی است که رخ داد. همان‌طور که در بالا ذکر شد، **Australian** در تاریخ ۲۶ مارس ۲۰۱۱، فقط ۱۱ روز پس از تظاهرات درعا، گزارش داد که «دولت سوریه بیش از ۲۰۰ زندانی عمدتاً اسلام‌گرا را از صیدنایا آزاد کرد، پس از این‌که زندانیان تقاضایی مبنی بر آزادی امضا کردند». دولت بشار اسد، روز پنج‌شنبه اعلام یک رشته اصلاحات کرد، از جمله آزادی همه‌ی فعالان بازداشت شده در این ماه و امکان پایان دادن به وضعیت فوق‌العاده که از سال ۱۹۶۳ به اجرا در آمده بود. این در حالی است که معترضان در سوریه قول دادند که خیابان‌ها را تسخیر کنند، علی‌رغم افزایش تلفات در تظاهراتی که بشار اسد را تحت فشار بی‌سابقه‌ی داخلی قرار داده بود. یک گروه فیس‌بوکی (که تحت کنترل اخوان المسلمین بود) و به عنوان موتور محرک در پس رشته تظاهرات‌های این ماه، در سوریه پیدا شد و فردای کشته‌شدن بسیاری در سراسر کشور از برگزاری تظاهرات‌های بیشتر حمایت کرد.»

هنگامی که برنامه‌ی عفو دیگری در پایان ماه می اعلام شد، دولت سوریه به صراحت اعلام کرد که اعضای اخوان المسلمین از جمله کسانی هستند که آزاد شدند. **Christian Science Monitor** گزارش داد که «بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه، در اقدامی مسالمت‌جویانه به معترضان ضد رژیم پس از گذشت هفته‌های سرکوب وحشیانه نیروهای امنیتی، روز سه‌شنبه عفو عمومی را برای همه جرائم تا قبل از ۳۱ مه اعلام کرد. به گفته‌ی

سخنرانی، شعار مشترک «خواستہ مردم، سرنگونی دولت» سر می‌دادند. به طور خلاصه، برای مخالفان و حامیان غربی، تنها تغییر رژیم کافی و راضی‌کننده بود.

اسد در معرض فشارهای مخالفان اسلام‌گرا قرار داشت، دولت سوریه علاوه بر آزادسازی زندانیان اسلامی، امتیازات بیشتری به بخش‌های محافظه‌کار مذهبی جامعه‌ی سوریه اعطا کرد. رویترز در تاریخ ۶ آوریل ۲۰۱۱ (فقط سه هفته پس از آغاز اعتراضات و ناآرامی در درعا) گزارش داد که «سوریه در روز چهارشنبه ممنوعیت پوشش کامل صورت را لغو کرد و دستور بسته‌شدن یک کازینو را صادر نمود، تا محافظه‌کاران مسلمانان را که به شدت پس از هفته‌ها ناآرامی تحت کنترل بودند آرام کند. تصمیمات روز چهارشنبه به هدف حمایت از محافظه‌کاران مذهبی در کشور با اکثریت مسلمان سنی اتخاذ شد، جایی که سلسله مراتب قدرت در اختیار اقلیتی از علوی‌هاست که انشعابی از تشیع‌اند.» اشاره به این واقعیت که اسد از فرقه‌ی اقلیت علوی بود و طرفداران اخوان-المسلمین نگرش فرقه‌گرایانه‌ای نسبت به علوی‌ها داشتند و آنان را مسلمان نمی‌دانستند و بنابراین نمی‌توانستند قبول کنند که اسد، که به نظر آن‌ها یک غیر مسلمان است، بتواند بر کشور حکومت کند.



قیام سوریه قبل از عفو عمومی میلیتاریزه شده بود

نه تنها اسلام‌گرایی، بلکه ماهیت خشونت‌آمیز بسیاری از تظاهرات‌ها را نیز فعالان اخوان ماهرانه پنهان کردند. از زمان آغاز قیام، حامیان اخوان از یک استراتژی دوگانه سود بردند، هم از تظاهرات و هم حملات مسلحانه به نیروهای امنیتی سوریه در کنار هم استفاده کردند. تظاهرات ضددولتی در رسانه‌های غربی

در اوایل قیام مورد توجه قرار گرفت، در حالی که حملات به نیروهای امنیتی سوریه بسیار کم مورد توجه قرار گرفت. به طور مشخص، مسلحانه‌شدن قیام بسیار پیش از آغاز آزادسازی زندانیان تحت برنامه‌های مختلف عفو عمومی آغاز شده بود.

آرن لاند تحلیلگر سوریه می‌نویسد: «حمایت‌های قطر-ترکیه از مخالفان خیلی زود از راه رسید و از طریق شبکه‌های اسلامی از جمله اخوان المسلمین انتقال اسلحه از میانه جنگ داخلی لیبی کانالیزه شد. عربستان سعودی هم متحدان اسلام‌گرا را بسیج کرد، اما از ماریج افراط‌گرایی بی‌مناک و به طور خاص نسبت به اخوان-المسلمین بی‌اعتماد بود. به عنوان مثال، از سیاستمداران غیر-اسلام‌گرای لبنان در اواخر سال ۲۰۱۱ برای حمل اسلحه از مرز لبنان و ترکیه کمک خواست.» لاند با ارجاع به محقق مسائل سوریه، برنارد روجیور از سوربن اشاره می‌کند که این عملیات «گذشته از هر تردیدی، تحت نظارت سرویس‌های مخفی سعودی برنامه‌ریزی شده بود.» (ببینید *The Sunni Tragedy in the Middle East: Northern Lebanon from al-Qaeda to ISIS*, p. ۱۷۸)

حمدبن جاسم بن جابرالثانی نخست‌وزیر سابق قطر که از طرف قطر بر عملیات سوریه تا سال ۲۰۱۳ نظارت داشت این مسئله را تایید می‌کند. آل‌ثانی می‌پذیرد که از اوایل قیام از گروه‌های شورشی مسلح با پشتیبانی عربستان سعودی و به‌ویژه ایالات متحده حمایت می‌کرده است. آل‌ثانی توضیح داد که «وقتی درگیری‌ها تازه در سوریه آغاز شده بود، من به عربستان سعودی رفتم و با ملک‌عبدالله ملاقات کردم» که از تلاش‌های آل‌ثانی برای ارسال سلاح به شورشیان در سوریه، با کمک ترکیه و هماهنگی با نیروهای آمریکایی حمایت می‌کرد.

در تایید ادعای آل‌ثانی، یک پیکارجو از گروه شورشی تحت حمایت قطر، احرارالشام به مجله تایمز گفت که «احرار پس از انقلاب مصر و قبل از ۱۵ مارس ۲۰۱۱، در سوریه سنگرهای خود را تشکیل داد، زمانی که انقلاب سوریه با تظاهرات در شهر جنوبی کشاورزی درعا آغاز شد.» عبدالله سلیمان‌علی، روزنامه‌نگار سوریه نیز در ال‌مانیتور نوشت که احرارالشام از ماه‌های نخستین قیام فعال بود. او گزارش می‌دهد که براساس منابع خود در احرارالشام،

از زمان شکل‌گیری احرار در می ۲۰۱۱ تعدادی از پیکارجویان خارجی از جمله سعودی‌ها در سوریه به سر می‌برند.

بنابراین تعجب‌آور نیست که چرا ستیزه‌جویان ضدحکومت (که اغلب به عنوان معترضین در رسانه‌ها از آنها یاد می‌شد) از آغاز به پلیس سوریه و نیروهای امنیتی قیام درعا حمله کردند. به عنوان مثال، **خبرگزاری ملی اسرائیل** گزارش داد که در روز جمعه ۱۸ مارس ۲۰۱۱ در درعا «پلیس روی معترضان آتش گشود و چهار تن را کشت» و در روز یکشنبه، ۲۰ مارس ۲۰۱۱ «هفت افسر پلیس کشته شدند و ستاد حزب بعث و دادگاه آتش زده شد». انور عشقی، ژنرال بازنشسته‌ی عربستان سعودی، خاطر نشان کرد که ستیزه‌جویان مخالف در مسجد الحریری در درعا و خلاف خواسته‌های امام جمعه، اسلحه **انبار می‌کردند**. این ترکیبی از اعتراضات غیرخشونت‌آمیز و قیام مسلحانه را به وجود آورد. این معترضین مسلح بودند و این‌که افسران پلیس بیش از معترضین کشته شدند خود قابل تامل است.

حملات به نیروهای امنیتی سوریه در هفته‌ها و ماه‌های بعدی ادامه پیدا کرد. رابرت فیسک روزنامه‌نگار **این‌دیپندنت** در ژوئن ۲۰۱۱ نوشت «برای بیش از یک ماه، من اخبار شبانگاهی تلویزیونی سوریه را تماشا کردم و دست کم نیمی از برنامه‌ها شامل مراسم تشییع جنازه‌ی سربازان کشته شده بود.»

جنبه‌های خشونت‌آمیز درگیری‌های سوریه عمدتاً با تردستی فعالان مخالف در هنگام گزارش وقایع برای ناظران خارجی پوشیده ماند. این فعالان به دنبال مخفی کردن نقش شورشیان مسلح در این نبردها بودند، در حالی که خشونت‌های دولت سوریه را برجسته یا داستان‌هایی در مورد آن سرهم بندی می‌کردند.

در روز ۳ آوریل ۲۰۱۱، نیوزویک **گزارش داد**: «هنگامی که تظاهرات در درعا آغاز شد، فعالان جعلی در توئیتر ویدئوی قتل-عامی که به شکل ابلهانه‌ای تهیه شده بود را منتشر کردند که مخالفانی از جمله عمران نیز به آن استناد کردند. این ویدیو ساختگی از آب درآمد و فعالان رسانه‌های اجتماعی را که منابع خبری مهم در کشورهایی مانند مصر و تونس بودند را بی‌اعتبار

کرد. (اشاره به ملاذ عمران، فعال مخالف و دیگر کسانی که به طور ناخواسته این اطلاعات نادرست را منتشر کردند).»

درگیری‌هایی که در آن نیروهای امنیتی سوریه به دست شورشیان مسلح کشته می‌شدند، اغلب تظاهراتی اعلام می‌شدند که در آن نیروهای امنیتی سوریه، معترضان غیرمسلح را می‌کشتند (قتل معترضان غیرمسلح نیز رخ داده است). فعالان اپوزیسیون، اغلب، کشته‌های شورشیان را به جای افراد غیرنظامی گزارش دادند و این ادعاها را در مطبوعات غرب تکرار کردند. نیر روزن، روزنامه‌نگار، که در اوایل قیام، زمان زیادی را در سوریه سپری کرده بود، **توضیح می‌دهد** که چگونه «هر روز اپوزیسیون، اخبار تلفات مرگبار را غالباً بدون هیچ توضیحی از علت مرگ منتشر می‌کرد. بسیاری از کسانی که گزارش کشته‌شدن آنها داده شد در واقع پیکارجویان مخالف بودند اما علت مرگ آن‌ها مشخص نیست و اغلب در گزارش‌ها به عنوان غیرنظامیان بی‌گناهی که بدست نیروهای امنیتی کشته شده‌اند، از آن‌ها نام برده شده است، انگار که همه‌ی آنها صرفاً اعتراض کرده یا در خانه‌هایشان نشسته بودند. البته، این مرگ و میرها هنوز هم به طور مرتب ادامه دارد.»

رادیو ملی (NPR) در اوایل سال ۲۰۱۲ گزارش داد که یکی از فعالان رسانه‌های مخالف از حمص «ادعان می‌کند که او و همکارانش برای پررنگ نشان‌دادن بدبختی‌های غیرنظامیان، اطلاعاتی به هم می‌بافتند و اشاره‌ی کمی به فعالیت‌های شورشیان (مسلح) می‌کردند.»

هنگامی که مشخص شد که سربازان سوری به دست شورشیان کشته شدند، فعالان اپوزیسیون به راحتی **ادعا کردند** که سربازان کشته شده متمرذینی بودند که به دستور فرماندهان خود کشته شدند، زیرا از کشتن شهروندان **امتناع کردند**. حتی رامی عبدالرحمان، رئیس دیده‌بان حقوق بشر سوریه طرفدار اپوزیسیون (SOHR)، که منبع اصلی اطلاعات در مورد وقایع سوریه برای مطبوعات غربی است، این ادعاها را ناموثق را رد کرد. **یک مورد مشهور** کشتن سربازان سوری در بانیاس است که مخالفان ادعا کردند سربازان به دست افسران خود کشته شده‌اند که جاشوا لندیس، محقق سوری آن را رد کرده است.

همه‌ی اینها منجر به تحریف واقعیات درباره‌ی درگیری‌ها شد. دولت سوریه در موارد گوناگون از خشونت زیادی علیه تظاهرکنندگان استفاده کرد و غیرنظامیان زیادی را به اشتباه کشت، زندانی کرد و با غیرنظامیانی که مظنون به دخالت در اعتراضات و حملات مسلحانه بودند به شدت برخورد کرد (مانند اکثر دولت‌ها)؛ با این حال، نیمه‌ی دیگر داستان، مواجهه با یک قیام مسلحانه بود و شورشیان، نیروهای امنیتی سوریه را از ابتدا در مقیاسی قابل توجه کشتند، که عمدتاً در گزارش‌ها نیامده است.

در جریان تابستان سال ۲۰۱۱ جنبه‌های خشونت‌آمیز قیام سوریه وضوح بیشتری پیدا کرد و گروه‌های مخالف، دیگر شورش مسلحانه را انکار نمی‌کردند. آن‌ها اکنون صرفاً اذعان می‌کردند که شورشیان مسلح با دولت سوریه برای محافظت از غیرنظامیان و در پاسخ به تلاش‌های دولت برای «تضعیف» معترضین مبارزه می‌کنند. در ماه جولای ۲۰۱۱، ارتش آزاد سوریه (FSA)، به ریاست سرهنگ ریاض اسعد، بنیان گذاشته شد، در تلاش برای سازمان‌دهی موثرتر تلاش‌های شورشیان و ایجاد یک کانال بهتر که از طریق آن ایالات متحده، عربستان سعودی، قطر و ترکیه بتوانند سلاح‌های خود را به شورشیان برسانند.

شواهد بیشتر در مورد تلاش‌های قطر برای تسلیح قیام سوریه، در سال اول قیام، از سوی سامی خیامی، سفیر سوریه در انگلیس و یک سنی سکولار که خود با مخالفان سوریه همدل بود ارائه شد. در اواخر سال ۲۰۱۱، خیامی از طریق دیوید لاش، محقق آمریکایی مسائل سوریه، پنهانی درخواست کرد که مقامات آمریکایی «مشکل آفرینی قطری‌ها را در سوریه متوقف سازد تا منجر به میلیتاریزه شدن بحران نشود».

این بدان معنی است که هنگامی که اسد زندانیان را به عنوان بخشی از برنامه عفو عمومی، در ماه‌های مارس، مه و ژوئن آزاد کرد، اپوزیسیون سوریه عمدتاً تحت سلطه‌ی اسلام‌گرایان بود و علاوه بر سازمان‌دهی اعتراضات صلح‌آمیز از خشونت نیز استفاده می‌کرد. اپوزیسیون سوریه از زمان آغاز قیام تا زمانی که مورد تایید همگان قرار گرفت که قیام مسلحانه‌ی اسلام‌گرایان در جریان است، تغییری نکرد. به رغم ادعاهای مکرر درباره مخالفان

در مطبوعات غرب که آنان به نوعی سکولار، صلح‌طلب و دموکرات به نظر می‌رسند، اما پس از آن با تحولات سریع، اسلام‌گرا، مسلحانه و سرانجام افراطی شدند که منجر به ظهور گروه‌هایی مانند داعش شد.

آرون لاند وضعیت کلی را به خوبی بیان می‌کند. او می‌نویسد: «برخی منتقدان غربی و سوری اسد گفته‌اند که مسلحانه و اسلامیزه‌شدن این قیام، واکنش اجتناب‌ناپذیر به سرکوب وحشیانه بوده است و آن فعالان دموکراتیک، «انقلاب اصلی» را نمایندگی می‌کردند. اما جنبش بسیار قوی‌تر اسلام‌گرا مخالف این است و هنگامی که سوریه در دامن جنگ داخلی فرقه‌گرا می‌غلطید، چنین مطالب غیرواقعی دیگر اهمیتی نداشت. (جنبه‌ی) مخالف، همان است که بود و نه آنچه که حامیانش دوست داشتند که باشد.»

اسد از چه کسانی بیشتر می‌ترسد؟

رسانه‌های غربی به جای اینکه آزادی زندانیان اسلام‌گرا را حسن نیت دولت سوریه در پاسخ به درخواست‌های اپوزیسیون بدانند، بعدها این رویدادها را تلاش آگاهانه‌ی اسد برای تسلیح قیام علیه دولت خود بازخوانی کردند گویا که او پی آن است که متظاهرانه به غرب ثابت کند که تروریست‌ها را سرکوب می‌کند و نه معترضان صلح‌طلب که در راه دموکراسی فریاد می‌زنند.

مخالفان سوری ادعا می‌کردند اسد این کار را به این دلیل انجام داد که دولت سوریه بیش از آن‌که از شورشیان اسلام‌گرا بترسد که از پشتوانه‌ی قابل توجه خارجی آمریکا، قطر و عربستان سعودی برخوردار بودند، از تظاهرکنندگان مسالمت‌جوی طرفدار دموکراسی می‌ترسید. این ادعا نیز هیچ‌گاه دقیق بررسی نشد و در شیوه‌ای که دولت سوریه با جناح اصلی دیگر مخالفان، کمیته‌ی هماهنگی ملی (NCC) رفتار کرد مشهود است.

کمیته هماهنگی ملی (NCC) در دمشق شکل گرفت و پانزده حزب سیاسی و چندین شخصیت مستقل را کنار هم جمع کرد. Foreign Policy این کمیته را چنین توصیف می‌کند: «یک بلوک اپوزیسیون داخلی که از ۱۳ حزب سیاسی باقی مانده و فعالان سیاسی مستقل از جمله ۳ حزب سیاسی گرد و فعالان

جوان تشکیل شده است. NCC به سه اصل مهم متعهد بود که آن را از اخوان المسلمین و SNC تحت حمایت دولت‌های عربی متمایز می‌کرد. بنابر مقاله‌ای منتشر شده از مرکز کارنگی خاورمیانه، NCC به «نه» به مداخله‌ی نظامی خارجی، «نه» به فتنه‌انگیزی مذهبی و فرقه‌ای و «نه» به خشونت و تسلیح انقلاب متعهد بود.

اهداف اصلاح‌طلبانه‌ی NCC با اخوان‌المسلمین، قطر، عربستان و ترکیه در مورد تغییر رژیم در تضاد بود. در نتیجه، مرکز کارنگی خاطر نشان کرد که «روابط NCC با اعضای شورای همکاری خلیج به طور کلی، و به طور خاص با عربستان سعودی و قطر سردتر از SNC است زیرا بر سر گفتگو با رژیم سوریه و مسلح کردن مخالفان، اختلاف وجود دارد. با توجه به اولویت بالاتر دید دولت ترکیه به شورای ملی سوریه SNC، روابطش را با NCC تعریفی نداشت.»

SNC که خود مورد حمایت کشورهای عربی و ترکیه بود، به شدت به NCC برای تمایل به مذاکره با دولت سوریه برای جلوگیری از گسترش بحران و پیروزی اصلاحات معترض بود. Stratfor گزارش می‌دهد که «همچنین برخلاف SNC، NCC با اعضای رژیم اسد دیدار کرده است. در نتیجه و به این دلیل که این گروه در دمشق مستقر است، برخی از معترضین سوریه NCC را به عنوان یک جنبش مخالف دست‌نشانده‌ی تحت کنترل رژیم می‌بینند.»

کوتاه اینکه در نتیجه‌ی مواضع صلح‌آمیز و اصلاح‌طلب NCC، دولت سوریه مایل بود با این بخش اپوزیسیون وارد گفتگو شود. دولت سوریه همچنین درصدد بود به بخش‌های محافظه‌کار مذهبی جامعه که حتی از حمایت اخوان‌المسلمین برخوردار بود دسترسی داشته باشد تا بتواند مانع گسترش بحران شود. با این حال، جناح تحت نفوذ اخوان المسلمین مخالفان سوریه، SNC که از سوی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس و ترکیه پشتیبانی می‌شد، هرگونه تلاش دولت سوریه برای اعطای امتیازات و اجرای اصلاحات تدریجی را رد کرد و به جای آن بر مسلحانه شدن قیام و تغییر رژیم پای می‌فشرد.

بعدها مطبوعات غربی واقعیت را برگرداندند؛ با اذعان به اینکه دولت سوریه ترجیح داد با قیام اسلام‌گرایان مواجه شود تا اعتراضات صلح‌آمیز و سکولار و با آزادسازی زندانیان اسلام‌گرا این جنبش را تضعیف کرد.

ایالات متحده مسئول ظهور گروه‌های جهادی در سوریه است

مدعیان تسلیح عامدانه‌ی انقلاب به دست اسد و حمایت او از گروه‌های شورشی افراطی، شواهد مسخلی که ایالات متحده و شرکای منطقه‌ای آن، به ویژه عربستان سعودی و قطر، خود به دنبال تسلیح قیام سوریه بودند و این کار را با حمایت از گروه‌های شورشی افراطی به ثمر رساندند نادیده می‌گیرد. این کار با «پمپاژ» «مقادیر زیادی سلاح» (صحبت‌های وزیر سابق امور خارجه، جان کری، و فرستاده ویژه ایالات متحده در سوریه، مایکل راتنر) به گروه‌های شورشی سوریه، که معتقد به ایدئولوژی سلفی جهادی، همان ایدئولوژی القاعده بودند، انجام گرفت.

همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، امریکا و متحدان منطقه‌ای آن، به ویژه عربستان سعودی، قطر و ترکیه، از ابتدای قیام، شورشیان سوریه را با اسلحه و پول تامین می‌کردند. ارسال محموله‌های سلاح، آشکارا از سوی مقامات آمریکایی در ژانویه ۲۰۱۲ اعلام شد. نیویورک تایمز گزارش داد که مقامات آمریکایی توضیح دادند که چگونه «از دفاتر مخفی، افسران اطلاعاتی آمریکا به دولت‌های عربی برای خرید سلاح کمک می‌کردند، از جمله تدارکات بزرگی از کرواسی و بررسی یک به یک فرماندهان گروه‌های شورشی، تا تعیین کنند چه کسانی باید محموله اسلحه را پس از ورود دریافت کنند» و همان «مقام سابق آمریکایی می‌گوید که دیوید پترائوس، مدیر سیا تا ماه نوامبر، به کمک این شبکه‌ی حمل و نقل هوایی شتافته و کشورهای مختلف را بر سر همکاری در این موضوع ترغیب کرده بود». با اشاره به اینکه حمل‌ونقل هوایی سلاح به شورشیان سوریه که در ژانویه ۲۰۱۲ آغاز شده بود «به بیش از ۱۶۰ محموله‌ی نظامی رسید که به وسیله‌ی هواپیماهای باری-نظامی اردن، عربستان و قطر تحویل داده شد.» نیویورک تایمز به نقل از یک مقام سابق آمریکایی اشاره

زهران علوش

علوش، به ایدئولوژی سلفی و تکفیری باور داشت و از این رو شیعیان را رافضی و چون زرتشتیان مجوس می‌دانست، در نتیجه آن‌ها را مسلمان بر نمی‌شمرد و از همین رو قتل آن‌ها را مجاز می‌شمرد. او اظهار می‌کرد که هدف او «پاکسازی» سوریه از شیعیان و علویان و «پیکاندن جمجمه آن‌ها» است تا کاری کند «طعم بدترین شکنجه را در زندگی بچشند پیش از اینکه خداوند، آنها را به بدترین شکنجه‌ها در روز قیامت دچار کند.»

علوش همچنین از پیش دشمنی خود را با دموکراسی اعلام کرده بود. روزنامه لبنانی طرفدار سعودی، النهار گزارش می‌دهد که علوش «مستول ناپدید شدن روزان زایتونا» است، که یک وکیل شناخته‌شده‌ی حقوق بشر و منتقد اسد بود. همچنین علوش به «حملات خود به طرفداران دموکراسی» معروف است و اینکه «او ایدئولوژی سلفی جهادی را پذیرفته و خواستار یک دولت اسلامی بود و با نظام‌های دموکراتیک و جمهوری مخالفت می‌ورزید.»

در ماه نوامبر سال ۲۰۱۳، جیش الإسلام به سایر فرقه‌های مهم اسلام‌گرای دیگر سوریه به منظور تشکیل جبهه اسلامی (الجبهه-الاسلامیه) پیوست و علوش فرماندهی نظامی آن شد. واشنگتن پست در دسامبر ۲۰۱۳ از یکی از مقامات اطلاعاتی آمریکا نقل می‌کند: «ما با جبهه اسلامی مشکل نداریم» که نشان دهنده‌ی تأیید ایالات متحده از حمایت مالی و نظامی عربستان از این گروه است.

جوشوا لندیس، کارشناس سوریه در دسامبر ۲۰۱۳ یادآور می‌شود که «علوش برای حفظ روابط خوب با جبهه النصره (القاعده در سوریه) روشش را عوض کرده است.» علوش گفته بود که «رابطه او با النصره، رابطه‌ای برادرانه و همراه با اندکی تفاوت‌های ایدئولوژیک سطحی است که می‌توان با شریعت و بحث، آن را حل و فصل کرد.» این اظهارات لندیس را متقاعد می‌کند که «تفاوت‌های ایدئولوژیکی بین جبهه و القاعده عمیق نیست.»

هنگامی که علوش در دسامبر ۲۰۱۵ در حمله‌ی هوایی روسیه کشته شد، روزنامه‌ی طرفدار عربستان سعودی، النهار به این

کرد که «مردم شنیده‌اند محموله‌هایی رسیده و بسیار بزرگ است.» آژانس اطلاعات دفاعی دیگری (DIA) اذعان می‌کند که پس از سقوط رژیم قذافی، سلاح‌ها از طریق لیبی به شورشیان سوری گسیل داشته شد.



زهران علوش، حسان عبود و احمدعیسی الشیخ نمونه‌های برجسته‌ای از زندانیان آزاد شده از سوی اسد در جریان عفو ۲۰۱۱ هستند که بعدها به رهبری گروه‌های جهادی سوری رسیدند که از پشتیبانی آمریکا و شرکای منطقه‌ای‌اش، به ویژه عربستان سعودی، قطر و ترکیه برخوردار بودند. هر سه نام در مقاله نشنال که در بالا ذکر شد آمده است.

تلگراف درباره علوش و عبود چنین گزارش داد: «پس از آزادی، آن‌ها به عنوان رهبران دو گروه جهادی مسلح، به قدرتمندترین بازیگران صحنه‌ی قیام سوریه بدل شدند. گروه حسان عبود، احرارالشام، حمایت قطر را جلب کرد. جیش الاسلام زهران علوش مورد حمایت عربستان سعودی قرار گرفت، جایی که عبدالله پدر علوش یک روحانی است. حامیان خلیجی، خود را برای پیکارجویان مذهبی حومه‌های سنی‌نشین سوریه که همیشه محافظه‌کارتر از شهرهای چندفرقه‌ای و بعضاً آزاد بودند به ستون قابل اتکایی بدل کردند. هنگامی که ارتش آزاد سوریه که سکولارتر بود (که در ابتدا توسط فرماندهان جداشده‌ی ارتش رژیم سوریه شکل گرفت) برای دریافت پول و سلاح‌ها سر و دست می‌شکست، قدرت عبود و علوش همینطور رشد کرد.»

نتیجه رسید که روسیه قصد داشته با ترور یکی از برجسته‌ترین افراد مورد اعتماد سعودی در اپوزیسیون سوریه، ضربه‌ای به پادشاهی عربستان سعودی وارد کند و حمایت عربستان از علوش را روشن می‌داند.

بعد از مرگ علوش، القاعده سوریه (جبهه النصره) بیانه‌ای را به یاد او منتشر کرد و اعلام کرد که «شیخ مجاهد محمد زهران علوش شهید شده است - شهادت می‌دهیم - شهادت می‌دهیم و خدا قاضی است - پس از دو سال فداکاری سرانجام در مرز دمشق و در راه مبارزه علیه نصیری‌ها (علوی‌ها) و رافضی‌ها (شیعیان) به رستگاری رسید و به دیدار حق شتافت.»



حسان عبود

حمایت ایالات متحده و دول عرب خلیج فارس از حسان عبود نیز روشن است. عبود پس از آزادی از زندان، به رهبری احرارالشام رسید. او یک جهادی سوری بود که به جهاد علیه شیعیان و سایر اقلیت‌های سوریه بشارت می‌داد و با القاعده‌ی سوریه همکاری نزدیک داشت (جبهه النصره). قابل ذکر است که احرارالشام و القاعده در یک حمله‌ی مشترک در سال ۲۰۱۵ مرکز استان ادلب در شمال سوریه را تصرف کردند.

بنیان‌گذار احرارالشام، ابوخلدالسوری، پیش از آنکه در ماه فوریه ۲۰۱۴ به دست داعش کشته شود، مدت طولانی با القاعده در ارتباط بود. براساس گزارشی از **Long war**، ایمن الظواهری، رهبر القاعده در افغانستان، السوری را به عنوان نماینده‌ی خود در سوریه تعیین کرده بود. السوری تلاش کرد که بین جبهه النصره و

داعش، زمانی که دو گروه از القاعده انشعاب کردند میانجی‌گری کند. السوری قبلاً پیک اسامه بن لادن در افغانستان بود و مقامات اسپانیایی ادعا می‌کنند که او نوار دوربین‌های نظارت مرکز تجارت جهانی را از ماموری که فیلم‌ها را آماده کرده بود دریافت می‌کند و آنها را به رهبر ارشد القاعده در افغانستان تحویل می‌دهد.

در سپتامبر ۲۰۱۴، حسان عبود و بسیاری از رهبران احرارالشام در انفجار بزرگی که دلایل آن پیدا نشد کشته شدند. صنفی‌النصر، رهبر القاعده، از مرگ عبود و دیگران را در **توییت** یاد می‌کند: «خداوند آن‌ها را رحمت کند و از آنها خوشنود است و ما را با او در بهشت محشور گرداند.»

در نتیجه، هشام‌الشیخ (به عنوان ابوجابر شناخته می‌شود)، به عنوان رهبر جدید این گروه انتخاب شد، منصبی که از یک سال قبل آن را اشغال کرده بود. به گفته‌ی گروه طرفدار مخالفین الدررالشامیه، ابوجابر قبلاً در سفر جنگجویان خارجی از سوریه به عراق بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ کمک کرده بود و بعداً دولت سوریه به اتهام «وهابی‌گری» او را دستگیر و به ۸ سال زندان محکوم کرد. با اعلام عفو در سال ۲۰۱۱، حکم ابوجابر را کاهش داد و پس از ۶ سال در ماه سپتامبر ۲۰۱۱ او را آزاد کرد. ابوجابر سپس به احرارالشام ملحق شد و به مقام معاونت ابوخلدالسوری (که در بالا ذکر شد) رسید که رهبر (امیر) احرار منطقه‌ی حلب بود. ابوجابر بعد از آن به رهبری حیات التحریر الشام (سازمان آزادبخش شام) رسید، ائتلافی جهادی که عمدتاً تحت کنترل القاعده در سوریه (جبهه النصره) بود.

حامی اصلی احرار الشام، ظاهراً با موافقت ایالات متحده، قطر بود. از نقش قطر در حمایت از جهادیون سوریه، **Foreign Policy** گزارش می‌دهد که قطر «هوپیماهایی برای ارسال ۳۵۰۰ تن تجهیزات نظامی در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳، با حمایت CIA فرستاده است.» و اینکه برای مقامات آمریکایی کار با قطر آسان است، با توجه به اینکه یکی از مقامات سابق آمریکا گفت: «سه نفر در فرایند بین‌اژانسی آن‌ها حضور داشته است»

علی‌رغم ارتباطات احرارالشام با القاعده، این گروه در ماه ژوئیه ۲۰۱۵ اجازه یافت تا در واشنگتن پست سرمقاله منتشر کند، در

حالیکه مقاله‌ی همدلانه‌ی دیگری در مورد این گروه در نیویورک تایمز یک ماه بعد منتشر شد. به نظر می‌رسد این مقالات بخشی از یک کارزار آمریکایی بود تا این گروه را به عنوان «میان‌هرو» جا بزند، به‌رغم ایدئولوژی سلفی جهادی، روابط با القاعده و ستایش از ملاعمر، رهبر طالبان در افغانستان. نیویورک تایمز تلاش کرد تا ستایش احرارالشام از ملاعمر را این‌طور توجیه کند... به نقل از یک روحانی نزدیک به گروهی که ادعا می‌کند «تنها یک اقلیت افراطی دارد». یک مقام ارشد احرارالشام و نویسنده‌ی واشنگتن پست لیبیب نحاس بی سروصدا اجازه یافت تا از ایالات متحده در ماه مه ۲۰۱۶ دیدار کند.

احرارالشام نیز در کنار جیش‌الاسلام علوش متعلق به جبهه اسلامی بود. همان‌طور که در بالا ذکر شد، مقامات ایالات متحده جبهه اسلامی را تایید کردند. احرار الشام (جبهه النصره) برای تشکیل ارتش فتح (جیش الفتح) در مارس ۲۰۱۵ به القاعده پیوست.

احمد عیسی الشیخ

احمد عیسی الشیخ رهبر صقورالشام، یکی دیگر از گروه‌های شورشی اسلام‌گرا بود که نقش برجسته‌ای در درگیری‌های سوریه ایفا کرد و حمایت‌های قابل توجه ایالات متحده و کشورهای حوزه خلیج فارس را دریافت کرد.

روزنامه‌نگار تام حسین می‌نویسد که «صقورالشام در سال ۲۰۱۱ پس از آن که تظاهرات مسالمت‌آمیز شکست خورد، به یک گروه جهادی مسلحانه به تمام معنا تبدیل شد. احمد عیسی الشیخ یا ابوعیسی، بنیانگذار آن، پس از مرگ دو برادرش توسط رژیم، این گردان را تشکیل داد. او متعلق به اخوان المسلمین بود که در دهه‌ی ۸۰ مخالفان بسیاری از رژیم در آن بودند و چندین بار توسط رژیم زندانی شده بود اما نه در زندان صیدنایا که زندانیان اسلام‌گرا در آن نگهداری می‌شدند.»

احمد عیسی در مصاحبه‌ای با وبسایت طرفدار اپوزیسیون «زمان الوصل» خود این ادعا را رد کرد که با زهران علوش و حسان عبود در صیدنایا ملاقات کرده است، بنابراین این ادعاهای اپوزیسیون

که این سه به عنوان بخشی از توطئه‌ی دولت اسد برای مسلحانه شدن قیام آزاد شدند مردود است. احمد عیسی اظهار داشت: «من در واقع در صیدنایا بازداشت نشده بودم. بلکه من ۱۱ ماه در شعبه‌ی فلسطین بازداشت شدم و با شیخ زهران علوش یا شیخ حسان عبود (رهبر احرار الشام)، قبل از انقلاب، دیدار نکرده بودم. شیخ زهران و شیخ عبود بازداشت‌شدگان در صیدنایا بودند. من هرگز آنها را در آنجا ندیدم. داستان «رفقای صیدنایا» محصول فضای مجازی است و حقیقت ندارد»

صقور الشام در منطقه جبل الزاویه استان ادلب مستقر بود، اما در نهایت در سراسر کشور گسترش یافت. صقورالشام در ابتدا به ارتش آزاد سوریه (FSA) وابسته بود و سلاح‌ها و کمک‌های مالی را از شورای عالی نظامی (SMC) تحت حمایت ایالات متحده دریافت می‌کرد. در نهایت این گروه در چندین گروه چتری شورشی، از جمله جبهه آزادی‌خواه سوریه (SILF) جبهه اسلامی (IF) نقش مهمی بازی و همچنین با القاعده در سوریه (جبهه نصرت) همکاری کرد. در نتیجه‌ی درگیری با داعش، صقورالشام در اوایل سال ۲۰۱۴ به شدت تضعیف شد، پس از آنکه اعضای صقورالشام در مورد اینکه آیا باید با داعش مبارزه کنند منشعب شدند. ابو عبدالرحمان الصرنینی، مشاور ارشد مذهبی گروه، از گروه ژانویه ۲۰۱۴ پس از آن که از جنگ با داعش سرباز زد، یک ماه بعد، داعش، محمد الدیک، رئیس نظامی صقورالشام را ربود، او را شکنجه کرد و کشت. همان‌طور که رقابت میان گروه‌ها ادامه یافت، یکی از بزرگترین جناح‌های داخل صقورالشام از این گروه جدا شد، زیرا نیز نمی‌خواستند با داعش مبارزه کنند. در ماه مارس ۲۰۱۵، صقورالشام با احرارالشام، که به سرعت به القاعده در سوریه (جبهه نصره) برای ایجاد ارتش فتح (جیش الفتح) پیوسته بود، ادغام شدند.

با توجه به این زمینه، باید پرسید که تاثیر آزادی زندانیان به لحاظ نظامی‌سازی و تسهیل ظهور گروه‌های شورشی اسلام‌گرا مانند احرارالشام، جیش‌الاسلام و صقورالشام، چه بود، اگر از سوی آمریکا و متحدان آن، حمایت عظیم نظامی و مالی از این گروه‌ها صورت نمی‌گرفت؟ اگر اسد سزاوار سرزنش برای آزادسازی اسلام‌گرایان در قبال مسلحانه‌شدن قیام باشد، آیا ایالات متحده و

همچنان از مبارزات مسلحانه (شاید با اصرار حامیان غربی خارجی خود) حمایت می‌کرد، در حالی که اطلاعات آمریکا علاقه‌ی شدیدی به مسلحانه شدن قیام سوریه (از طریق شرکای سعودی و قطری خود) داشت، همان‌طور که برنامه‌ریزان آمریکایی در قیام سوریه فرصتی مغتنم برای تضعیف دشمنان کلیدی (نه تنها سوریه بلکه همچنین ایران و حزب الله) می‌دیدند.



تلاش‌های ایالات متحده برای سرنگونی اسد به ظهور گروه‌های شورشی جهادی کمک کرد

اگر دولت سوریه عمدا علیه خود شورش ایجاد کرده باشد، دلیلی نداشته اسد تصور کند که این موضع کشورهای غربی نسبت به سوریه را تغییر خواهد داد و ناگهان از او حمایت خواهد شد. ایالات متحده سال‌هاست به دلایل خاص ژئوپلیتیکی، به منظور تضعیف دشمنان آمریکا یعنی ایران و حزب الله به سرنگونی دولت سوریه متعهد است. چنان‌چه قیام سوریه مسلحانه شود و رهبری آن به دست شورشیان افراطی بیفتد و در نتیجه دولت سوریه را تهدید کند در واقع بیشتر در جهت منافع ایالات متحده است. چنین روندی (و در حقیقت چنین بود) مورد استقبال برنامه‌ریزان ایالات متحده واقع خواهد شد.

آرزوی ایالات متحده برای سرنگونی دولت سوریه دست‌کم به سال ۲۰۰۱ باز می‌گردد، زمانی که نومحافظه‌کاران برجسته در دولت ایالات متحده تهدید کردند نه تنها به عراق بلکه به سوریه و ایران

متحدان منطقه‌ای آن نیز سزاوار سرزنش برای تسلیح و تامین مالی آنها نیستند؟ رهبران شورش مانند علوش، عبود و احمد عیسی بدون حمایت ایالات متحده و کشورهای عرب خلیج چه می‌کردند؟

علاوه بر این، زمانی که رسانه‌های غربی اسد را متهم می‌کنند که عمدا انقلاب سوریه را مسلح کرد و در میان سایر نیروهای معارض از افراط‌گرایان پشتیبانی نمود، به‌طور ضمنی این فرض را پیش می‌کشد که قدرت‌های غربی می‌خواستند قیام سوریه همچنان مسالمت‌آمیز باقی بماند و آرمان‌های سکولار دموکراسی و حقوق بشر را حفظ کند. اگر چنین بود، چرا ایالات متحده و شرکای خلیج، خود از علوش، عبود و احمد عیسی و گروه‌های اسلام‌گرای مسلح حمایت کردند؟ چرا اسد باید یک طرح منحوس را برای تقویت عناصر سلفی جهادی در میان گروه‌های شورشی سوری اجرا کند، زمانی که آمریکا و متحدان آن نیز در نظر داشتند دقیقا همین کار را انجام دهند؟

این که چرا قیام‌های بهار عربی در سوریه به خشونت کشیده شد اما در مصر صلح‌آمیز باقی ماند را حمایت ایالات متحده و دول خلیج فارس از شورشیان در سوریه، روشن می‌کند. اخوان-المسلمین در اعتراضات صلح‌آمیز در مصر شرکت کرد و از آنچه پیش‌بینی می‌شد بسیار قوی‌تر بود. انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری را در میان ناامیدی و تردید اپوزیسیون سکولار مصر برد. علی‌رغم خشونت‌های قابل توجهی که از سوی دولت مصر به **اخوان المسلمین** اعمال شد، اخوان المسلمین همچنان متعهد به ابزار صلح‌آمیز برای کسب قدرت بود. در مقابل، اخوان المسلمین سوریه به دنبال افروختن قیام خشونت‌آمیز مانند سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۲ بود.

به نظر من، تفاوت در رویکردهای شاخه‌های اخوان المسلمین در سوریه و مصر به این واقعیت می‌تواند بستگی داشته باشد که دولت مصر تحت مبارک متحد نزدیک آمریکا بود، دولت سوریه تحت حکومت اسد دشمن بزرگ آمریکا محسوب می‌شد. در مصر، اخوان المسلمین مدت‌هاست که از خشونت دوری می‌کند و هیچ دلیلی برای دستگاه اطلاعات آمریکا مبنی بر ارتقای قیام علیه خود مبارک وجود نداشت. برعکس در سوریه، اخوان المسلمین

نیز حمله می‌کنند. ژنرال سابق **ولسی کلارک**، چند هفته پس از ۱۱ سپتامبر در پنتاگون از مکالمه‌ای با یک ژنرال عالی‌رتبه خبر می‌دهد، درحالی‌که یک یادداشت از دونالد رامسفلد، وزیر آینده‌ی دفاع را نشان می‌دهد که از استراتژی سرنگونی «هفت کشور ظرف پنج سال» خبر می‌داد که از عراق و سوریه شروع می‌شد و با ایران به پایان می‌رسید. سوریه و ایران در آن زمان هدف بالقوه‌ی ایالات‌متحده برای تغییر رژیم بودند. بعداً دفتر معاون وزیر دفاع آمریکا در امور سیاسی، داگلاس فیث آن را تایید کرد.

برنامه‌ریزان ایالات‌متحده از اوایل سال ۲۰۰۵ به دنبال فرصت‌های مشخص برای بی‌ثبات کردن دولت سوریه بودند، دولت بوش به شدت بودجه‌ی گروه‌های مخالف سوری را افزایش داد. از آن جمله کمک به برخی گروه‌ها در داخل سوریه بود که باعث «ترس در میان دیپلمات‌های ایالات متحده شده بود چرا که ماموران امنیتی سوریه به گزارش **واشنگتن‌پست**، رد پول از واشنگتن را کشف کرده بودند.»

علاوه بر این، تا سال ۲۰۰۶، برنامه‌ریزان ایالات‌متحده به دنبال بهره‌برداری از این واقعیت بودند که بسیاری از جهادپون از طریق سوریه برای جنگ با نیروهای آمریکایی به عراق می‌آمدند و به دنبال چرخش این جنگجویان به سمت دولت سوریه بودند. اسناد طبقه‌بندی شده‌ی ویلیام رابوک، مشاور سیاسی در سفارت ایالات متحده در دمشق، در **دسامبر ۲۰۰۶** چنین فرصت‌هایی را برجسته می‌کند. این یادداشت یادآور می‌شود که «ما معتقدیم نقاط ضعف بشار در این است که چگونه به مسائل احتمالی و واقعی در حال ظهور واکنش نشان دهد مانند ... تهدید بالقوه‌ی رژیم از حضور فزاینده‌ی افراطیون اسلام‌گرا.»

به همین ترتیب، در ماه مارس سال ۲۰۰۷، سیمور هرش در نیویورک **نوشت** که برنامه‌ریزان ایالات متحده باید «راهبرد استراتژیک» جدیدی را برای استفاده از گروه‌های ستیزه‌جوی سنی برای تضعیف ایران به دلیل ترس از حمله آمریکا به عراق اجرا کند (همان‌طور که سیاستمداران عراقی طرفدار ایران از راهبردهایی برای تسلط بر دولت جدید عراق از سوی ایران حمایت می‌کردند). هرش از مشاور پنتاگون نقل می‌کند که «دولت عربستان سعودی، با موافقت واشنگتن، کمک‌های مالی و

تدارکاتی را برای تضعیف دولت بشار اسد از سوریه فراهم خواهد کرد.» این طرح شامل استفاده از شاهزاده بندر بن سلطان، سفیر سابق سعودی در آمریکا برای تأمین منابع مالی «بنیادگرایان مذهبی» اسلامی برای انجام کار کثیف سیاست خارجی آمریکا بود که خود آمریکا نمی‌توانست به طور مستقیم وارد عمل شود.

به گفته‌ی هرش، مشاور پنتاگون خاطر نشان کرد که بندر و دیگر سعودی‌ها به کاخ سفید اطمینان دادند که «آن‌ها بر بنیادگرایان مذهبی از نزدیک نظارت دارند. پیام آن‌ها به ما این بود: «ما این جنبش را ایجاد کرده‌ایم و می‌توانیم آن را کنترل کنیم.» این طور نیست که ما نخواهیم که سلفی‌ها [جهادگرایان] بمب‌گذاری کنند. مهم این است که چه کسانی را هدف قرار دهند؛ حزب الله، مقتدی صدر، ایران و سوری‌ها اگر همچنان به کار با حزب الله و ایران ادامه دهند.»

هرش همچنین گزارش داد که ولید جنبلاط سیاستمدار با نفوذ لبنانی در اواخر سال ۲۰۰۶ با دیک چنی معاون رئیس جمهور دیدار کرد تا «احتمال تضعیف اسد» را بررسی کنند و جنبلاط به چنی توصیه کرد که اگر آمریکا می‌خواهد علیه دولت سوریه کاری بکند باید با اخوان المسلمین وارد گفتگو شود. اخوان المسلمین بعدها **نقشی کلیدی** در درگیری‌های سوریه در درگیری‌های سال ۲۰۱۱ بازی کرد، همان‌طور که ذکر آن رفت.

در نتیجه، اگر شورش مسلحانه را افراط‌گرایان مذهبی هدایت می‌کردند تا دولت سوریه را تهدید کند، این امر در واقع منافع ایالات متحده را تقویت می‌کرد. این دیدگاه در **یادداشتی** از آژانس اطلاعات جاسوسی (DIA) در سال ۲۰۱۲ نقل شده است که ادعان می‌کند ایجاد یک «ولایت سلفی در شرق سوریه» دقیقاً همان چیزی است که قدرت‌های حامی مخالفان سوری می‌خواهند، به هدف انزوای رژیم سوریه که عمق استراتژیک گسترش تشیع (عراق و ایران) به حساب می‌آید.

اینکه آمریکا از افزایش گروه‌های جهادی سلفی به منظور فشار بر دولت سوریه استقبال می‌کند نه تنها حمایت ایالات‌متحده از احرارالشام و جیش‌الاسلام را، همان‌طور که در بالا اشاره شد، تایید می‌کند، بلکه همچنین سیاست آمریکا در رابطه با داعش را نیز

مشخص می‌نماید. به‌رغم بمباران داعش در بسیاری از موارد، امریکا از پیشروی داعش جاهایی که برایش مفید بود، حمایت کرد، یعنی زمانی که داعش در سال ۲۰۱۵ به سمت دمشق پیش می‌رفت. این امر را بعداً جان کری وزیر امور خارجه وقت تأیید کرد. کری در دیدار با اعضای اپوزیسیون سوریه در سپتامبر ۲۰۱۶ توضیح داد که «دلیل ورود روسیه این است که داعش قوی‌تر شده است. داعش امکان ورود به دمشق را داشت و به همین دلیل روسیه وارد عمل شد. آنها یک دولت داعشی نمی‌خواستند و از اسد حمایت کردند و ما می‌دانستیم این قدرت گسترش خواهد یافت. ما تماشا کردیم. دیدیم که داعش قوی‌تر می‌شود و فکر کردیم که اسد تهدید شده است. فکر می‌کردیم می‌توانیم مدیریت کنیم تا اسد وارد مذاکره شود، اما به جای مذاکره، او پوتین را در حمایت از خود یافت. ولی برای امریکا از نظر سیاسی، ما یک کنگره داریم که استفاده از نیروی ما را مجاز نمی‌داند. کنگره آن را تصویب نکرد و بنابراین ما تلاش می‌کنیم تا بهترین راه را برویم.»

به نظر می‌رسد که ایالات متحده از روسیه می‌خواهد بین حمایت از اسد و خطر سقوط دمشق به دست داعش یکی را انتخاب کند. از یک طرف اسد سقوط کند و از طرف دیگر شورشیان معتدل طرفدار غرب از طریق مذاکرات، قدرت را به دست بگیرند. روسیه انتخاب سوم را برگزید، یعنی مداخله نظامی مستقیم تا امواج را به سمت داعش و گروه‌های جهادی دیگر مورد حمایت ایالات متحده و کشورهای خلیج برگرداند. احتمال دخالت نظامی مستقیم روسیه در سوریه چیزی بود که ظاهراً برنامه‌ریزان آمریکا پیش‌بینی نمی‌کردند.

اسد غرب را به حمایت از تروریسم متهم می‌کند

درست است که اسد مرتب ادعا می‌کند که با تروریست‌ها مبارزه می‌کند، اما این کار برای جلب نظر غرب نیست؛ او در جایی این کار را می‌کند که قدرت‌های غربی و متحدان خلیجی آن‌ها از تروریست‌هایی حمایت می‌کنند که او در حال مبارزه با آنان است. در ماه ژوئیه ۲۰۱۴، اسد در سخنرانی خود در کاخ ریاست جمهوری عنوان کرد که «به زودی خواهیم دید کشورهای عربی منطقه و غربی که از تروریسم حمایت می‌کنند، هزینه بالایی بابت آن بپردازند» این شکایت دائم مقامات سوریه نیز بود، همین‌طور

گلایه شهروندان سوریه در صحبت با روزنامه‌نگاران غربی. فیصل المقداد، معاون وزیر امور خارجه‌ی سوریه، از پاتریک کوبرن پرسیده بود که چرا «ایالات متحده و بریتانیا در یک کشور علیه تروریست‌ها هستند، اما آنها را در کشوری دیگر آن‌ها را ترجیح می‌دهند آن‌ها باید به دوستان خود بگویند دست از حمایت تروریست‌ها در سوریه بردارند.» یک سرهنگ سوریه به رابرت فیسک می‌گوید: «این یک توطئه است و غرب به تروریست‌های خارجی که وارد سوریه شده‌اند کمک می‌کند، همان تروریست‌هایی که می‌خواهید در مالی بکشید. فیسک همچنین به نظری از یک دوست سوریه اشاره می‌کند که «مسیحیان اعتراض دارند. اسقف اعظم کاتولیک حلب از قدرت‌های غربی خواسته تا برای بنیادگرایان سلاح ارسال نکنند (Descent into the Abyss, pg. ۲۱۹)» خلاصه این که اسد از غرب در نبرد با تروریسم کمک نخواست، صرفاً از غرب خواست دست از تسلیح گروه‌های شورشی افراطی در سوریه بردارد.

اسد نیاز به حمایت از ایران و روسیه برای ماندن در قدرت داشت، نه قدرت‌های غربی

اسد به جای تلاش برای اتحاد با امریکا و دیگر قدرت‌های غربی که قبلاً قصد سرنگونی حکومت او را داشتند، کوشید تا با ایران و روسیه متحد شود؛ دو کشوری که در حقیقت منافعی در حفظ او در قدرت داشتند. برای روسیه، این منافع عبارتند از حفظ دسترسی به یکی از چندین پایگاه در آب‌های گرم در طرطوس که به روسیه امکان می‌دهد تا نیروی نظامی در دریای مدیترانه مستقر کند و قطر را از احداث خط لوله از طریق سوریه و صادرات گاز طبیعی به اروپا که برای شکستن انحصار سوریه است باز دارد.

روسیه همچنین خواستار جلوگیری از رشد گروه‌های سلفی جهادی بود که بعداً می‌توانستند در اکثر ایالات‌های مسلمان روسیه، حملاتی را ترتیب دهند. با توجه به تجربه‌ی مسکو در مقابله با شورشیان سلفی جهادی در چین در اواخر ۱۹۹۰ و اوایل سال ۲۰۰۰ و سابقه‌ی حملات تروریستی از سوی ستیزه‌جویان مسلح چین در خود مسکو، برای روسیه مهم بود تا اطمینان



حاصل کند که شورشیان سلفی جهادی نتوانند دولت را در سوریه سرنگون کنند و نفوذ منطقه‌ای خود را گسترش دهند. خود پوتین شخصا در جنگ چچن درگیر بوده و حتی ابراز تمایل کرد جهادیان چچن در جنگ علیه روسیه را عقیم کند. این مسائل برای پوتین بسیار مهم بود، با توجه به اینکه بسیاری از چچنی‌ها برای پیوستن به گروه‌های سلفی جهادی به سوریه سفر کرده بودند.

ایالات متحده زندانیان جهادی را آزاد کرد

علاوه بر این، دولت سوریه شاید نمی‌دانست که بسیاری این زندانیان که بودند و یا در صورت آزادی چه تهدیدی به وجود می‌آورند. نخستین ماه‌ها پس از آغاز اعتراضات ضددولتی، در کشور هرج و مرج به پا بود و این احتمال وجود داشت که این زندانیان بدون هیچ استراتژی منسجم و روشنی آزاد شده باشند. آرون لاند تحلیل‌گر سوریه می‌گوید: «افراد مهمی آزاد شدند. . . اما در این مرحله نیز، رژیم احتمالا نمی‌دانست که چه کاری انجام می‌دهد. دستور آزادی باید همه را در برمی‌گرفت.» تلگراف، در حالی که فرضیه‌ی آزادسازی تعمدی اسلام‌گرایان را در جهت مسلحانه کردن قیام ترویج می‌کرد، با وجود این اشاره کرد: «برای دو اسلام‌گرا، آزادی از صیدنایا فرصتی به دست داد تا به بازیگران بین‌المللی تبدیل شوند که در گذشته قابل تصور نبود. حسان‌عبود و زهران علوش هیچ‌یک پیش از قیام شهرتی نداشتند و به نظر نمی‌رسید به خاطر فعالیت‌های مسلحانه در صیدنایا زندانی شده باشند. هر دوی آنها سلفی بودند - یعنی ناب‌ترین نسخه‌ی اسلام محافظه‌کار که در دهه‌ی گذشته به تدریج در بخش‌هایی از سوریه ریشه دوانیده بود.» اینکه هر دو کاملا ناشناخته بودند و برای فعالیت‌های غیرخوشونت‌آمیز زندانی شده‌اند، نشان می‌دهد که دولت سوریه شاید «عبود و علوش را مهم‌تر از بقیه نمی‌دانست یا احتمال نمی‌داد در اعمال خوشونت از سایر اسلام‌گرایان پیشی بگیرند. تلگراف همچنین یادآور می‌شود که «پس از آزادی، آن‌ها به رهبران دو گروه از پیکارجویان مسلح تبدیل شدند که بعدها تبدیل به قدرتمندترین بازیگران قیام سوریه شدند. گروه احرارالشام حسان‌عبود، حمایت قطر را به دست آورد. جیش الاسلام زهران علوش نیز حمایت عربستان سعودی (جایی که

شاید مهمتر از همه‌ی این‌ها ملاحظات ژئوپولیتیکی باشد؛ تمایل روسیه به ظهور دوباره به عنوان یکی از مهمترین بازیگران در صحنه جهانی به ویژه در خاورمیانه، منطقه‌ای که بی‌شک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مخالفت با تلاش ایالات متحده و دول خلیج فارس برای سرنگونی یکی از متحدین نزدیک در منطقه‌ی خاورمیانه راهی برای بازگشت مجدد روسیه بود، به ویژه پس از آنکه غرب، پوتین را به حاشیه راند خصوصا با تصویب قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر اعلام منطقه پرواز ممنوع در لیبی در سال ۲۰۱۱ که آمریکا پس از آن برای سرنگونی دولت معمر قذافی در لیبی، علیه منافع روسیه وارد صحنه شد.

ایران به حفظ اسد در قدرت نیاز داشت تا از توانایی خود برای ارسال سلاح به حزب‌الله اطمینان حاصل کند که توانایی‌های نظامی آن‌ها را در جلوگیری از حملات آینده‌ی اسرائیلی نه تنها به لبنان، بلکه همچنین به خود ایران نیاز دارد. اگر اسرائیل بخواهد ایران یا لبنان را بمباران کند، ایران و حزب‌الله می‌توانند از طریق موشک‌های حزب‌الله در شمال اسرائیل به آن پاسخ دهند. رشد گروه‌های جهادی-سلفی سعودی در سوریه نیز تهدیدی برای دولت طرفدار ایران در عراق بود، همان‌طور که اشغال فلوجه، رمادی و موصل این را نشان داد.

اسد هنوز در قدرت است، نه به این خاطر که توانست قدرت‌های غربی را با خود همراه کند، بلکه روسیه و ایران او را به خاطر دلایل ژئواستراتژیک خود حفظ کردند.

عبدالله پدر علوش یک مفتی است) را به دست آورد. حمایت دولت‌های خلیج فارس، آن‌ها را به مرکز ثقل پیکارجویان مذهبی حومه‌های سنی‌نشین سوریه بدل کرد که همیشه محافظه‌کارتر از شهرهای چند فرقه‌ای و بعضاً آزاداندیش بودند. این نشان می‌دهد که شخصیت علوش و عبود، در سازماندهی آن‌ها به عنوان گروه‌های شورشی مؤثر نبود، بلکه حمایت مالی و نظامی عربستان سعودی و قطر بسیار مهم‌تر بود. بدون این حمایت، آزادی علوش و عبود قابل توجه نبود.

وضعیت مشابهی در جریان به اصطلاح «جنگ علیه ترور» رخ داد که در آن ایالات متحده نیز بسیاری از زندانیان را که بعدها در فعالیت‌های تروریستی شرکت جستند (از جمله زندان گوانتانامو در کوبا و زندان بوکا در عراق) آزاد کرد. در بسیاری از موارد، مقامات ایالات متحده شناخت درستی از این زندانیان نداشتند. بدترین نمونه‌ی جهادی که از زندان امریکا آزاد شد، البته رهبر فعلی داعش، ابوبکر البغدادی است.

ویلیام مک کانتز از موسسه بروکینگز **طرحی** از زندگی البغدادی را ترسیم می‌کند، از جمله بازداشت و زندانی شدن وی توسط نیروهای آمریکایی. در سال ۲۰۰۳ پس از تهاجم ایالات متحده، البغدادی به ایجاد گروه پیکارجوی جیش‌اهل سنت‌الجماعه برای نبرد با نیروهای آمریکایی کمک کرد. در فوریه سال ۲۰۰۴، البغدادی در حال ملاقات با دوستی که در لیست افراد مورد تعقیب آمریکایی قرار داشت در فلوجه دستگیر و به یک بازداشتگاه در کمپ بوکا منتقل شد. در پرونده‌ی زندان، بغدادی در رده یک بازداشتی غیرنظامی طبقه‌بندی شده بود که همین ادعان می‌کند سازمان اطلاعات آمریکا از فعالیت‌های او به عنوان جهادی آگاهی نداشته است. بغدادی به سرعت در میان بازداشت‌شدگان سنی جای خود را باز کرد و همچنین از دید مقامات زندان، در میانجی‌گری اختلافات میان زندانیان فرد موثری بود. بغدادی برای سازمان‌دهی و جذب زندانیان دیگر از زمانی که داشت استفاده کرد. مک کانتز می‌نویسد: «زمانی که بغدادی در تاریخ ۸ دسامبر سال ۲۰۰۴ آزاد شد، برای برقراری ارتباط مجدد با هم‌بندان و مریدان خود شماره تلفن‌های یکدیگر را در پوشش الاستیکی لباس‌های زیرشان نوشتند.» بغدادی با یکی از اقوامش

از اعضای القاعده پس از آزادی تماس گرفت و به سرعت در صفوف سازمان رشد کرد. مک کینز همچنین یادآور می‌شود که «بسیاری از بعضی‌های سابق در بوکا که از دوستان بغدادی بودند با او در صفوف دولت اسلامی بالا آمدند.» یکی از زندانیان هم‌بند او به گاردین **گفت** که «اگر زندان آمریکایی در عراق نبود، اکنون دولت اسلامی در کار نبود. بوکا یک کارخانه بود. آنجا همه‌ی ما را ساخت. آنجا ایدئولوژی ما شکل گرفت.»

علاوه بر این، بنیان‌گذار القاعده در سوریه (جبهه نصره)، ابو محمد الجولانی نیز در بوکا توسط نیروهای آمریکایی **بازداشت شد**. علی‌رغم این مسئله، مقالاتی که ادعا می‌کنند اسد عمداً زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کرد تا قیام سوریه را مسلحانه و افراطی کند، به طور مداوم به این «شایعه» اشاره می‌کند که جولانی در صیدنایا توسط دولت سوریه زندانی شده بود. مقاله نشنال که در بالا به آن اشاره شد، اولین مورد این ادعاهای مربوط به اسد در ژانویه سال ۲۰۱۴ است که اشاره می‌کند «شایعه شده است که ابو محمد الجولانی از جمله کسانی است که آزاد شده‌اند، گرچه در مورد هویت واقعی او اطلاعات کمی موجود است.» **نیوزویک** این ادعا را چند ماه پس از آن در ماه ژوئن سال ۲۰۱۴ با اشاره به مخالف سوری، طارق الغورانی، که در سال ۲۰۰۶ توسط مقامات سوریه به خاطر وبلاگش زندانی شده بود، تکرار کرد. الغورانی در زندان صیدنایا نگه‌داری می‌شد و سپس به عنوان بخشی از عفو عمومی سال ۲۰۱۱ آزاد شد. الغورانی در نیوزویک ادعا کرد که «ابو محمد الجولانی، (بنیانگذار گروه جهادی، جبهه النصره)، شایعه شده بود که آن‌جا زندانی است. محمد حیدر زمار (یکی از سازمان‌دهندگان حملات ۱۱ سپتامبر) آنجا بود. این همان جایی است که در «سوریه» داعش متولد شد. الغورانی ادامه می‌دهد: «از روزهای اول انقلاب (در ماه مارس ۲۰۱۱)، اسد این سازمان را به عنوان کار سلفی‌های تندرو محکوم کرد، بنابراین او سلفی‌هایی که خودش ساخته بود را آزاد کرد تا ادعایش را توجیه کند. اگر دشمنی ندارید آن را خلق کنید.»

نشنال و نیوزویک این شایعات غیر قابل اثبات را منتشر کردند، گرچه شیمای زندگی جولانی را اطلاعات عراق و اردن در اختیارشان گذاشته بود. روزنامه‌ی **تایمز اسرائیل** یادداشتی از

زندگی جولانی، رهبر برجسته‌ی سلفی اردن در ماه نوامبر ۲۰۱۳ بر اساس این گزارش‌ها منتشر کرد که روشن ساخت که جولانی هرگز توسط دولت سوریه زندانی نشده بود. جولانی در عوض، توسط نیروهای آمریکایی در عراق زندانی شده و سپس آزاد شده بود و تا زمان آغاز قیام سوریه در سال ۲۰۱۱ به سوریه بازنگشته بود.

طبق گفته‌ی تایمز اسرائیل، جولانی در سال ۲۰۰۳ برای مبارزه با نیروهای ایالات متحده به عراق سفر کرد و به یار نزدیک ابومصعب الزرقاوی رهبر القاعده در عراق (AQI) تبدیل شد. جولانی پس از ترور زرقاوی توسط نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۰۶ به لبنان سفر کرد تا اعضای گروه جهادی جنرالشم را آموزش دهد. مدت کوتاهی پس از آن، جولانی به عراق بازگشت و توسط نیروهای آمریکایی بازداشت و در کمپ بوکا زندانی شد. جولانی را مانند بغدادی مقامات آمریکایی آزاد کردند. جولانی پس از آن رهبر عملیات القاعده در موصل شد. جولانی تنها پس از آغاز قیام سوریه در سال ۲۰۱۱ به منظور ایجاد شعبه القاعده در این کشور به دستور بغدادی به سوریه بازگشت.

جزئیات مشابهی از زندگی جولانی در جولای ۲۰۱۵ مورد تایید الجزیره قرار گرفته است. الجزیره گزارش داد که جولانی در ماه اگوست ۲۰۱۱، مدت‌ها پس از عفو عمومی زندانیان در ماه آوریل، می و ژوئن که توسط اسد اعلام شده بود، به سوریه بازگشت. الجزیره از پیشینه‌ی جولانی آگاهی داشت، با توجه به این که جولانی دو مصاحبه‌ی مهم را با این شبکه انجام داده است: **در دسامبر ۲۰۱۳ و در سال ۲۰۱۵.**

علاوه بر این برای الغورانی یا هر زندانی دیگری در صیدنایا برای دانستن اینکه آیا جولانی در آنجا زندانی بود با توجه به اینکه هویت جولانی در آن زمان به طور عمومی شناخته شده نبود راهی نداشتند. نام واقعی او (جولانی تنها نام مستعار او بود که نشان می‌دهد او از منطقه جولان سوریه است) و چهره‌اش نیز شناخته شده نبود. طی مصاحبه‌های سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۵ با الجزیره چهره‌اش را پنهان کرد و هیچ تصویری از او وجود نداشت. بنابراین این شناخت، تا ژانویه ۲۰۱۴، زمانی که مقاله نشنال منتشر شد، یا در ژوئن ۲۰۱۴، زمانی که مقاله نیوزویک درباره شناسایی جولانی

در صیدنایا، امکان‌پذیر نبود. این بدان معنی است که ادعاهایی که جولانی را محبوس در زندان‌های سوریه می‌دانند به شایعات تکیه دارند و ساختگی است.

شواهد فراوانی مبنی بر اینکه جولانی در صیدنایا هرگز بازداشت نشده است، از زبان ابو عبدالله الشامی عضو «النصره» در توصیف ریشه‌های جبهه نصره قابل مشاهده است که توسط التیمی تحلیل‌گر سوریه بر آن تاکید شده است. الشامی هیچ اشاره‌ای به این نکته نکرد که جولانی در صیدنایا زندانی بوده است و اشاره کرد که جولانی توسط ابوبکر البغدادی، رهبر داعش، با پول نقد و تعداد انگشت‌شماری از مردان به منظور ایجاد شاخه‌ای از القاعده به عراق فرستاده شد.

همچنین جالب این است الغورانی مخالف سوری ادعا می‌کند که اسد، محمد حیدر زامار، سازمان‌دهنده‌ی حملات ۱۱ سپتامبر را از صیدنایا به منظور کمک به ایجاد داعش، آزاد کرد.

زامار به خوبی شناخته شده است، زیرا **گفته می‌شود** که او «مامور سفر» ستیزه‌جویان القاعده از سلول هامبورگ بود که حملات ۱۱ سپتامبر را مرتکب شدند. در دسامبر سال ۲۰۰۱ او توسط اطلاعات آمریکا در مراکش ربوده شد و به سوریه فرستاده شد، تحت شکنجه و بازجویی نیروهای اطلاعاتی سوریه قرار گرفت و در حضور عوامل اطلاعاتی خارجی (احتمالاً غربی) در سال ۲۰۰۶، پس از چهار سال بازداشت محرمانه، در دادگاهی در سوریه به جرم عضویت در اخوان المسلمین محکوم به مرگ شد، هرچند که حکم اعدام بلافاصله به ۱۲ سال تقلیل داده شد.

درست است که زمار در زندان صیدنایا نگهداری می‌شد و دولت سوریه او را آزاد کرد. اما زمار به عنوان بخشی از عفو عمومی سال ۲۰۱۱ آزاد نشد. بلکه، دولت سوریه او را در اواخر سال ۲۰۱۳ به عنوان بخشی از تبادل زندانیان با احرار الشام که در آن دولت سوریه زندانیان اسلام‌گرا را با افسران ارتش سوریه **معاوضه کرد**، آزاد کرد. این بیش از دو سال پس از آن است که گفته می‌شود اسد زندانیان را به منظور مسلحانه کردن قیام آزاد کرد و بسیار پس از آنکه جهادی‌ها میدان مبارزه را تسخیر کرده بودند.

حال این سوال مطرح می‌شود که چرا یک گروه ستیزه‌جو که مستقیماً توسط قطر (و به طور ضمنی توسط ایالات متحده، همان‌طور که در بالا توضیح داده شد) حمایت می‌شود خواهان آزادی زامار، شرکت‌کننده در برنامه‌ریزی حملات ۱۱ سپتامبر است. خواننده خود می‌تواند استدلال کند. آنچه مشخص است این است که پرونده‌ی زامار، پنجره‌ای است رو به نوع زندانیانی که مخالفان سوری خواستار آزادی آنها در دوره‌های مختلف جنگ بودند. اپوزیسیون سوریه در آزادی زندانیان اسلام‌گرا در موارد مختلف موفق بودند، اما تنها زمانی که بتوان آن را به عنوان اهرم فشار علیه دولت سوریه استفاده کرد. این بیشتر نشان می‌دهد که دولت سوریه در نتیجه‌ی طرح ساختن داعش یا نظامی کردن عामدانه‌ی مخالفان، زندانیان اسلام‌گرا را آزاد نکرد، بلکه ملاحظات دیگری در بین بود.

مثال دیگری از این مورد **شورش‌های زندان** در حما در سال ۲۰۱۶، زمانی است که دولت سوریه دست کم ۳۰ زندانی اسلام‌گرا را آزاد کرد. پس از آنکه شایعه شد چندین زندانی به صیدنایا منتقل شدند، زندانیان وابسته به گروه جهادی جند الشام، شورش‌ی در زندان به راه انداختند و متصدی و چندین نگهبان را اسیر کردند. نیروهای امنیتی سوریه ابتدا با شلیک گاز اشک‌آور در داخل زندان پاسخ دادند. سرانجام، در جریان مذاکرات، پس از آنکه مقامات سوریه توافق کردند، بسیاری از زندانیان را **آزاد کردند**.

آیا اسد با القاعده در جنگ عراق همکاری می‌کرد؟

دولت ایالات متحده **ادعا می‌کند** که اسد به تروریست‌های خارجی از جمله القاعده کمک کرده است تا از سوریه به عراق بروند تا با نیروهای امریکایی پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ بجنگند. اینکه بسیاری از جنگجویان خارجی از طریق سوریه به عراق می‌رفتند در اسناد «سنجار» برملا شده است. سنجار شهر کوچکی در غرب عراق و در نزدیکی مرز سوریه قرار دارد و بسیاری از اقلیت ایزدی عراق در آنجا زندگی می‌کنند. در سال ۲۰۰۶، نیروهای امریکایی به یک واحد القاعده در آنجا حمله کردند و اسنادی را به دست آوردند که نشان می‌داد سنجار ایستگاه اصلی

ورودی جنگجویان خارجی است که از طریق سوریه برای جنگ به عراق وارد می‌شوند.

منتقدان دولت سوریه این را به عنوان مدرکی مبنی بر اینکه اسد زندانیان اسلام‌گرا را به منظور میلیتاریزه و افراطی شدن قیام آزاد کرد، ذکر می‌کنند. این منتقدان معتقدند اگر اسد در سال ۲۰۰۳ (به طور غیرقانونی یا فعالانه) با القاعده همکاری کرده است پس، باید در سال ۲۰۱۱ نیز با آنها همکاری کند.

به نظر من این احتمال وجود دارد که دولت سوریه حداقل از خروج این جنگجویان خارجی از خاک خود به عراق استقبال کرده باشد. با توجه به اینکه سوریه هدف بعدی بوش بود اسد منافع عینی در این کار داشته است.

همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، ژنرال ولسی کلارک، چند هفته پس از ۱۱ سپتامبر در پنتاگون با یک «ژنرال ارشد» گفتگوهایی را انجام داد که در آن ژنرال یک یادداشت از دفتر دونالد رامسفلد، وزیر دفاع را به او نشان داده که «هفت کشور را ظرف پنج سال سرنگون خواهند کرد» که از عراق و سوریه شروع می‌شود و به ایران ختم می‌شود.

اگر اسد بتواند به شکست دادن نیروهای امریکایی در عراق کمک کند ممکن است مانع حمله‌ی بعدی به سوریه شود. اگر این استراتژی اسد بود، در مقیاس محدود، تقریباً موفقیت آمیز بود، زیرا شورشیان عراق باعث شدند ایالات متحده آمریکا متحمل تلفات جانی و مالی زیادی شود و آمریکا در نهایت مجبور به ترک عراق در سال ۲۰۱۱ شد. شکست عراق اشتیاق عموم مردم آمریکا را برای شرکت در جنگ‌های بیشتری در خاورمیانه محدود کرد. آنچه برنامه‌ریزان امریکایی به عنوان تلاش‌های اسد برای تخریب برنامه‌های ایالات متحده در عراق بر می‌شمرند، یکی از دلایلی است که آنها در دهه اول قرن بیست و یکم تلاش کردند تا دولت او را سرنگون کنند، البته با اقدامات کمتر مستقیم.

فلینت لوبرت، تحلیل‌گر ارشد سابق خاورمیانه در سازمان سیا و مدیر ارشد امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی در اولین دولت بوش، در سال ۲۰۰۵ به این ادعا اشاره کرد: «همان‌طور که دولت بوش در سال ۲۰۰۳ کارزار نظامی علیه رژیم صدام به راه انداخت،

بشار نه تنها مخالف جنگ بود، بلکه اقداماتی برای ممانعت ایالات متحده در دستیابی به اهداف خود در عراق انجام داد تا هم فشار اقتصادی، سیاسی و لفظی بر دمشق را از یک طرف مهار کند و هم اثر تغییر رژیم اجباری را از سوی دیگر خنثی کند. این تلاش‌ها به شکل حمایت مخفی، حمایت از مخالفین و تحریم‌های اقتصادی سوریه صورت می‌گرفت، در حالی که بعدها حمله‌ی مستقیم نظامی توسط ارتش آمریکا روی میز قرار گرفت.

همچنین برای اسد منطقی به نظر می‌رسید که پیکارجویان مرتبط با القاعده را که از طریق سوریه برای مبارزه به عراق می‌رفتند تحمل کند، علی‌رغم اینکه از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸، دولت سوریه سعی داشت گروه‌های مسلح مرتبط با القاعده را که درگیر بمب‌گذاری و ترور در داخل خود سوریه بودند را شکست دهند. بهتر بود این ستیزه‌جویان برای مبارزه با اشغال‌گران آمریکایی به عراق بروند تا در سوریه باقی بمانند و حملات تروریستی علیه دولت سوریه انجام دهند.

این واقعیت که گروه‌های وابسته به القاعده در سوریه دست به حملات تروریستی علیه دولت سوریه می‌زدند، کمتر مطرح شده یا به طور کل صحبتی از آن نمی‌شود. با این حال، پیتر نیومان، کارشناس تروریسم، یادآور می‌شود که «در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ گزارش‌های وزارت امور خارجه که به خارج درز کرده، از بمب‌گذاری‌ها و تیراندازی‌هایی خبر می‌دهد؛ یک بمب‌گذاری انتحاری و چندین درگیری مسلحانه و تلاش برای بمب‌گذاری در سال ۲۰۰۶؛ درگیری‌های مسلحانه‌ی بیشتر، چندین بمب‌گذاری ماشین در دمشق و کشف کمربندهای انتحاری، وسایل نقلیه و ۱۲۰۰ کیلوگرم مواد منفجره در سال ۲۰۰۸؛ همچنین بمب‌گذاری یک اتوبوس حامل شیعیان در ماه مارس ۲۰۰۹. اولین موج حملات از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ توسط جند الشام صورت گرفت؛ یک گروه ناشناس که کارشناسان بر این باور بودند که زرقاوی رهبر القاعده‌ی عراق آن را تاسیس کرد، در حالی که دومین موج از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ کار فتح الاسلام بود.

نیومان بعداً یادآوری می‌کند که آنچه او تلاش‌های اسد برای بازگرداندن ستیزه‌جویان القاعده به سمت عراق مطرح می‌شود زمانی بود که بسیاری آن‌ها به سوریه بازگشته بودند. نیومان ادامه

می‌دهد: «آن‌ها را هرچه بنامیم، افرادی که مسئول حملات در خاک سوریه بودند، بدون استثنا، پیکارجویان خارجی قدیمی بودند که عامل بخشی از ناآرامی‌های عراق بودند به سوریه آورده شدند، جایی که از تجربه‌ی مبارزه و مهارت‌های رزمی خود برای حمله به دولت و بیشتر به شیعیان استفاده می‌کردند. یکی از مهمترین تصاویری که خط مشی سیاست اسد نتیجه عکس داد شورش زندان صیدنا یا بود. پس از حمله‌ی آمریکا به عراق، مقامات اطلاعاتی سوریه، به زندانیان اسلام‌گرا در این مکان بدنام در خارج از دمشق، آموزش نظامی و نبرد با نیروهای ائتلاف در عراق را دادند. با توجه به اخبار وزارت کشور که به بیرون درز کرده کسانی که این پیشنهاد را پذیرفتند پس از آن توانستند به سوریه بازگردند، بیشتر آنها باقی ماندند، بعضی‌ها به لبنان فرستاده شدند و گروه سوم دوباره دستگیر و به صیدنا یا منتقل شدند. کسانی که به زندان بازگشتند احساس می‌کردند فریب خورده‌اند. انتظار داشتند با آنها بهتر رفتار شود و شاید حتی آزاد شوند. از شرایط زندان ناراضی بودند. در ژوئیه ۲۰۰۸، آنها تعدادی از کارکنان زندان و کادر نظامی را گروگان گرفتند. علی‌رغم استقرار نیروهای ویژه، زندانیان چندین ماه کنترل خود بر بخشی از زندان را حفظ کردند. در ژانویه سال ۲۰۰۹، دوران طولانی رویارویی در یک درگیری بی‌رحمانه به پایان رسید. درگیری‌ای که به قیمت جان یکصد زندانی و ده‌ها تن از سربازان به پایان رسید. برای ارتش، این پایان، لکه‌ی سیاهی بود. رسانه‌های سوریه هرگز از آن چیزی نگفتند.»

نیومان بیشتر به تلاش‌های دولت سوریه برای ارسال برخی از این ستیزه‌جویان به لبنان اشاره می‌کند. با این حال «بسیاری از جهادی‌های خوب که بازگشته بودند تصمیم داشتند تا در سوریه زندگی کنند، جایی که دست به عملیات تروریستی زده بودند. این حمله‌ها شامل حمله به ساختمان‌های مهم دولتی، تلویزیون دولتی، سفارت ایالات متحده و حرم شیعیان بود. اما صدها حادثه کوچکتر و حملات شکست‌خورده وجود داشت که حکومت، آن را مخفی نگه داشته بود و بیگانگان به هیچ وجه راهی برای دانستن نداشتند. نمایندگان سرویس‌های اطلاعاتی اروپایی مستقر در سوریه در همان زمان می‌گویند که آن‌ها گزارش ماهانه درباره‌ی حوادث تروریستی را دریافت می‌کردند.»

شورشیان جهادی مورد حمایت ایالات متحده و دُول خلیج فارس ۱۰۰ هزار سرباز و شبه نظامی طرفدار دولت را کشتند و یا مجروح کردند. مقامات بلندپایه‌ی دولتی از جمله برادر اسد را ترور کردند و بخش بزرگی از کشور را به چنگ آوردند و مدت زمان نسبتاً طولانی اکثر زیرساخت‌های تولید نفت سوریه را تحت کنترل داشتند. این ادعا که اسد به طور عمدی مخالفان سوریه را تسلیح کرد، حیرت برانگیز است، اگر حتی احتمال کمی برای هر یک از این پیامدهای به راحتی قابل پیش بینی وجود می‌داشت.



آیا اسد برادرش را کشت؟

روزنامه‌نگار، روی گوتمن از دلیلی بیست ادعاهای حیرت‌انگیزتری کرده است که نشان می‌دهد اسد، بسیاری از مقامات ارشد امنیتی خود، از جمله وزیر دفاع و معاونش آصف شوکت را در یک بمب‌گذاری صحنه‌سازی شده‌ی تروریستی در ساختمان امنیت ملی در دمشق در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۲۰۱۲ به قتل رساند.

بمب‌گذاری را **رویتز** چنین گزارش می‌دهد «مورد اطمینان‌ترین سرهنگ‌های ارتش اسد به فرماندهی برادرخوانده‌ی او آصف شوکت در جریان جلسه‌ای اضطراری در ستاد امنیت با انفجار بمبی کشته شدند. آصف شوکت، وزیر دفاع و یکی دیگر از افسران عالی‌رتبه کشته شدند. دو روز بعد رئیس اطلاعات از شدت جراحات کشته شد و وزیر کشور نیز به شدت صدمه دید.»

گوتمن به گمانه‌زنی‌های محمد نوری خالوف متکی بود که در آن زمان یک افسر ارشد در ارتش سوریه و در خدمت وزارت دفاع بود و بعدها به شورشیان پیوست. همین‌طور بسام برابندی «دیپلمات سابق سوریه نزدیک به اپوزیسیون که در حال حاضر در واشنگتن زندگی می‌کند و به دنبال پناهندگی سیاسی است» اذعان می‌کند

دولت سوریه می‌تواند توجیه کند که در تلاش برای مقابله با حملات تروریستی طولانی مدت در خانه، چرا در نهایت در اکتبر ۲۰۰۸ با نیروهای ایالات متحده در ترور ابو غدیا، مهم‌ترین چهره‌ی القاعده عراق در انتقال جنگجویان خارجی، همکاری کرد. نیروهای آمریکایی برای انجام این حمله به نیروهای سوریه پیوستند. روزنامه‌نگار سین نیلور از Foreign Policy گزارش می‌دهد «به نظر می‌رسد که اطلاعات سوریه از پیش، غدیا را زیر نظر داشت. با در نظر گرفتن لابی ایالات متحده با دولت‌های مختلف عربی برای تحت فشار گذاشتن سوریه در مورد مسئله پیکارجویان خارجی، اسد در نهایت اعلام کرد که اگر غدیا خارج شود، مخالفت نخواهد کرد و اساساً با قتل این تروریست موافقت کرد. سپس نیروی یگان ویژه‌ی عملیات ویژه ایالات متحده چند سفر به محل زندگی غدیا انجام داد تا دستگاه‌هایی که به NSA اجازه می‌داد تا او را با مختصات تلفن همراه هدف قرار دهند را در محل کار بگذارند. هنگامی که NSA روی گوشی تلفن غدیا را هدف قرار داد، یگان ویژه منتظر تأیید بود - اطلاعات اسد در شبکه‌ی غدیا نفوذی داشت. عملیات درون مرزی در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۸ آغاز شد. هلیکوپترهای MH-۶۰ عملیات ویژه هوایی نیروهای Delta Force به سوریه فرستاده شدند تا تعدادی از تروریست‌ها را به قتل برسانند، خود غدیا نیز در این عملیات به قتل رسید.

«اگر ادعاهای ایالات متحده درست باشد که اسد عمداً راه عبور ستیزه‌جویان القاعده به عراق را برای مبارزه با نیروهای آمریکایی باز کرد، این ثابت نمی‌کند که اسد، داعش را در سوریه ایجاد کرده یا زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کرده تا قیام سوریه را عامدانه در سال ۲۰۱۱ مسلح و افراطی کند. در حقیقت، شواهد عکس آن را نشان می‌دهد. اگر اسد چنین استراتژی‌ای علیه نیروهای آمریکایی با موفقیت در عراق اجرا کرد، با تمام قتل‌عام‌هایی که القاعده مرتکب شد، به شدت غیرعادی است که وی همین استراتژی را علیه دولت و نیروهای امنیتی خود استفاده کند. چنین استراتژی، منطقی است که در برابر دشمنان به کار گرفته شود، نه در برابر خودی، به ویژه سابقه‌ی طولانی دولت سوریه در مبارزه با اسلام‌گرایان ستیزه‌جو که بیشتر ناظران خارجی از آن بی‌اطلاع اند که حداقل تا سال ۲۰۰۹ ادامه داشته است.»

که ایران پشت صحنه این بمب‌گذاری است. به عنوان مثال گوتمن گزارش می‌دهد که خالوف «متقاعد شده است» که «مشاوران ایرانی از اسد خواستند تا چند تن از همکارانش را که چندین کودتا علیه وی به راه انداختند، حذف کند. پس از این انفجار، اسد به هیچ کس جز ایران نمی‌تواند اعتماد کند.»

این ادعاها به چندین دلیل معتبر نیستند. اول، هم خالوف و هم برابندی منابع بی‌طرف نیستند، چرا که هر دوی آنها از اعضای فعال مخالفان سوریه در زمان ادعای خود بودند.

دوم، نه خالوف و نه بارابندی شواهدی را مبنی بر این ادعا که ایران در پشت بمب‌گذاری قرار دارد، ارائه نکردند. آنها تنها در این باره گمانه‌زنی کردند.

سوم، این بمب‌گذاری‌ها در زمان حمله‌ی گسترده‌ی شورشیان به دمشق صورت گرفت. اینکه بمب‌گذاری ساختمان امنیت ملی به عنوان بخشی از حمله شورشیان صورت گرفته بسیار منطقی‌تر از باور به این است که اسد دقیقاً زمانی را برای کشتن مشاوران ارشد خود انتخاب کرد که کنترل او بر دمشق در ضعیف‌ترین زمان خود قرار داشت. رویترز **یادآور می‌شود** که این بمب‌گذاری در چهارمین روز تهاجم صورت گرفت که شورشیان از آن به عنوان عملیات «آتشفشان دمشق و زمین‌لرزه‌ی سوریه» و نبردی که «شعله‌های آن در درون کاخ ریاست جمهوری اسد شعله‌ور شد.» یاد کردند. بر اساس گزارش رویترز، این عملیات، نیروهای دولت را غافلگیر کرد و ۲۵۰۰ نفر از پیکارجویان شورشی از سایر نقاط کشور برای تمرکز در اشغال پایتخت در آن شرکت داشتند. این حمله زمانی آغاز شد که شورشیان در روز شنبه ۱۴ ژوئن در ناحیه‌ی حجر الاسود در جنوب دمشق به نیروهای امنیتی سوریه حمله کردند. نبرد در فردای آن روز به سه ناحیه‌ی دیگر کشیده شد، از جمله منطقه میدان در قلب شهر، در حالی که شورشیان یک اتوبوس پر از سربازان سوری را بمباران و بسیاری از آنها را زخمی کردند. شورشیان از اسلحه‌ی تمام اتوماتیک استفاده می‌کردند، دستگاه‌های انفجاری دست‌ساز و نارنجک‌های موشکی را برای مبارزه با نیروهای دولتی در کوچه‌های باریک شهر سرهم کرده بودند. نیویورک تایمز اخبار مربوط به بمب‌گذاری ساختمان امنیت ملی را نیز در ارتباط با تهاجم شورشیان قرار داد و **اشاره کرد** که

«حمله‌ای که به حلقه‌ی درونی رهبری در چهارمین روز جنگ در بخش‌هایی از شهر رخ داد، نشان داد که قیام به نقطه عطفی در سوریه رسیده است. نبرد برای پایتخت، مرکز قدرت خانواده اسد، به نظر می‌رسد آغاز شده است.»

چهارم، گروه‌های شورشی خود مسئولیت بمب‌گذاری را بر عهده گرفتند و مرگ مقامات امنیتی را جشن گرفتند. سخنگویان ارتش آزاد سوریه (FSA) و جیش الاسلام هر دو از بمب‌گذاری برای خود کسب اعتبار کردند. قاسم سعدالدین، سخنگوی FSA، ادعا کرد که این بمب‌گذاری بخشی از تهاجم شورشیان به دمشق نیز بوده است و اشاره کرد که «این آتشفشانی است که ما در مورد آن صحبت کردیم، این تازه شروع کار است.» رویترز **گزارش داد** که «شورشیان مسرور مسئولیت آن را بر عهده گرفتند و آن را «نقطه عطفی در تاریخ سوریه» نامیدند و این حملات را «آغاز پایان» می‌دانستند. نیویورک تایمز **می‌نویسد:** «در ویدیویی از حما، اعضای اپوزیسیون در جشن مرگ آقای شوکت شیرینی پخش می‌کردند.»

پنجم، تحلیل‌گران امنیتی که در آن زمان در مطبوعات غربی اظهار نظر می‌کردند موافق بودند که بمب‌گذاری ضربه‌ای مهلک به دولت سوریه وارد آورده بود و از ضعف دولت حکایت می‌کرد که به طور بالقوه جان سایر مقامات ارشد امنیتی را نیز تهدید می‌نمود و می‌توانست منجر به سقوط دولت شود. **نیویورک تایمز** اظهار داشت «مخالفانی با روحیه بالا و دولت بی‌روحیه؛ تحلیل‌گران می‌پرسند آیا سایر واحدهای نظامی و افسران مورد اعتماد بیش از پیش تمایل به تغییر جهت پیدا می‌کنند؟» **به نقل از** یکی از افسران بازنشسته‌ی ارتش لبنان، «چه کسانی را می‌خواهید جایگزین این مردم کنید؟ آنها در این مرحله غیرقابل جایگزین هستند. زمانی که تخم تردید در همه جا کاشته شده، سخت است که افراد وفادار پیدا کنید. کسی که بتواند به آصف شوکت دسترسی پیدا کند به اسد هم می‌تواند.» **نیویورک تایمز** همچنین از رامی عبدالرحمان از مخالفان سوری عضو دیده‌بان حقوق بشر سوریه نقل می‌کند که «رژیم سوریه در حال فروپاشی است.»

ششم، ناگفته پیداست اگر این مقامات ارشد امنیتی در حال برنامه‌ریزی کودتا بودند، اسد می‌توانست آنها را دستگیر و اعدام یا حداقل آن‌ها را عزل کند. کار گذاشتن بمب در بحبوحه‌ی حمله‌ی گسترده مخالفان فقط برای کشتن آن‌ها، تنها اسد را تضعیف می‌کرد و باعث تقویت روحیه‌ی مخالفان می‌شد. در حالی که افشای کودتا و اعدام طراحان، نه تنها اسد را قوی جلوه می‌داد، بلکه به دیگر مخالفان هم عواقب خیانت را هشدار می‌داد.

داستان گاتمن در دیلی بیست سال‌ها پس از بمباران، در سال ۲۰۱۶ منتشر شد و نشان می‌دهد که پس از آنکه انتظارات اپوزیسیون در مورد فروپاشی دولت سوریه تحقق نیافت، روایت آن‌ها به این سمت تغییر کرد که اسد، خود این بمب‌گذاری و بمب‌گذاری‌های دیگری که دولت سوریه را هدف می‌داد را اجرا می‌کرد.

منابع ادعا شده غیر قابل اطمینان‌اند

در نهایت، منابع اتهامات مبنی بر اینکه رژیم اسد برنامه‌ی خاصی برای تسلیح و به افراط کشیدن قیام سوریه داشت مورد تردید است. همه‌ی این منابع که به مخالفان سوری نزدیک است، یا انگیزه‌ی لازم برای بی اعتبار ساختن دولت سوریه را پیش چشم مخاطبان غربی داشته‌اند و یا منابع ناشناسی هستند که گفته می‌شود ماموران امنیتی سابق سوریه‌اند. علاوه بر این، ادعاهای این منابع از همان ابتدا در رسانه‌های کشورهای عربی منتشر شد که دولت‌هایشان در آرزوی سقوط اسد بودند و خود، میان طرفداران شورشیان جهادی‌ای جای می‌گرفتند که به دنبال قدرتمندسازی آن‌ها بودند. به این ترتیب اعتبار ادعاهای مطرح شده از سوی آنان زیر سوال است. به عنوان مثال، نشنال، روزنامه‌ی دولتی امارات متحده عربی که سیاست شفاف تغییر رژیم سوریه را دنبال می‌کند. **به گزارش** International Affairs Review، «به نظر امارات، سقوط رژیم سوریه و ظهور حکومت سنی عملاً به سرکوب جمعیت سنی کشور پایان می‌دهد.»

نشنال، به سادگی به یک «مقام سابق امنیتی رژیم» و «افسر اطلاعاتی نظامی سابق» اشاره می‌کند. آن دو نیز ادعان می‌کنند اسد زندانیان اسلام‌گرا را به دلایل شریانه آزاد کرد و هر دوی آنها

همچنان ناشناس مانده‌اند. در موردنفر دوم که ادعا می‌کند دستورالعمل آزادی زندانیان اسلام‌گرا را شنیده است تا بر خشونت دامن زده شود، خود نشنال هم اذعان می‌کند که «ادعاهای این فرد را نمی‌تواند مستقلاً تأیید کند و اسنادی برای پشتیبانی از ادعای مقام رسمی پیشین امنیتی وجود ندارد.»

بسیاری از ادعاهای نیوزویک بر اساس اظهارات محمد السعود است، یکی از اعضای ائتلاف ملی انقلاب سوریه، از نیروهای مخالف سوریه که متعهد به سرنگونی دولت اسد بوده و در قطر تأسیس شده است. (نقش قطر در تامین مالی گروه‌های جهادی در بالا بحث شد). نیوزویک همچنین بر اظهارات طارق الغورانی، یک وبلاگ‌نویس طرفدار مخالفان سوریه تکیه می‌کند که هفت سال در زندان بود و در سال ۲۰۱۱ نیز عفو شد.

نتیجه

این استدلال که اسد حامدانه زندانیان اسلام‌گرا را آزاد کرد تا قیام مسلحانه‌ی افراط‌گرایان مذهبی را علیه دولت خود به راه اندازد قابل تردید است. این ادعاها که رسانه‌های غربی بدون ذره‌ای تردید منتشر کردند از پروپگاندای رسانه‌ای ایالات‌متحده/دول متحده خلیج خیر می‌دهد. واقعیت این است که ایالات‌متحده و متحدان منطقه‌ای آن، به ویژه قطر و عربستان سعودی بودند که در تلاش برای سرنگونی دولت سوریه و تضعیف ایران و حزب‌الله، قیام سوریه را تسلیح کردند و به ورطه بنیادگرایی کشاندند.

درباره نویسنده:

ویلیام ون وگن در سال ۲۰۰۷ از دانشکده الهیات هاروارد فارغ التحصیل شد. او فرزند استرلینگ وگن بنیانگذار فستیوال ساندنس بزرگترین جشنواره سینمایی مستقل آمریکاست. او در سال ۲۰۰۷ در منطقه سنجار عراق حین فعالیت‌های کمک‌رسانی ربهوده شد. از او مقالات متعددی درباره اشغالگری و جنگ‌های نیابتی ایالات متحده منتشر شده است. او در حال حاضر در انستیتو لیبرتارین می‌نویسد.

منبع:

<https://libertarianinstitute.org/articles/assad-deliberately-release-islamist-prisoners-militarize-radicalize-syrian-uprising/>